



Metaphysics
University of Isfahan E-ISSN: 2476-3276
Vol. 15, Issue 2, No. 36, Autumn and Winter 2023

(Research Paper)

The Possibility of Metaphysics as The Science of The Possible: A defense of metaphysics against radical naturalism

Hassan Amiriara *

Assistant Professor, Science Studies Department, Iranian Institute of Philosophy
h.amiriara@irip.ac.ir

Abstract

During the second half of the 20th century, after the decline of logical empiricism, metaphysics was revived as analytic metaphysics. However, during the last two decades, significant *naturalistic* objections have been raised to analytic metaphysics. In the first chapter of their seminal book, *Every Thing Must Go*, Ladyman, Ross, and Spurrett, after taking a destructive approach to contemporary analytic metaphysics, presented a positive plan for appropriate naturalized metaphysics. For them, naturalized metaphysics is an activity to unify, under some constraints, the sciences. Analytic metaphysics, on the other hand, had its serious defenders. One of the enthusiastic advocates of metaphysics, as an inquiry with an independent method and subject matter, is Jonathan Lowe (1950-2014). At the end of his working life, he published various works in which he argued for a remarkable conception of metaphysics, that is, *metaphysics as the science of the possible*. In this paper, we claim that Jonathan Lowe's views on metaphysics provide a compelling stance for addressing the radical naturalistic objections raised by Ladyman, Ross, and Spurrett, and so it provides a thoughtful defense of metaphysics against those worries.

Keywords: analytic metaphysics, naturalism, natural sciences, metaphysical possibility.

* Corresponding Author

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



: [10.22108/MPH.2023.136094.1461](https://doi.org/10.22108/MPH.2023.136094.1461)



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



دوفصلنامه علمی متافیزیک

سال پانزدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۶)، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۱۴۱ - ۱۱۹

تاریخ وصول: ۱۴۰۱/۰۹/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۶

(مقاله پژوهشی)

امکان متافیزیک در مقام علم امر ممکن

دفاعی از متافیزیک در برابر طبیعی‌گرایی رادیکال

حسن امیری‌آرا*: استادیار گروه مطالعات علم، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

h.amiriara@irip.ac.ir

چکیده

پس از افول تجربه‌گرایی منطقی، متافیزیک در نیمه دوم قرن بیستم و با عنوان «متافیزیک تحلیلی» حیاتی دوباره یافت. باین‌حال، در طول دو دهه اخیر، اعتراضات مهمی از سوی فیلسوفان طبیعی‌گرا بر متافیزیک تحلیلی وارد شد. لیدی‌من، راس و اسپورت در فصل نخست کتاب مهمشان، هر چیز باید برود، پس از رویکرد تخریبی نسبت به متافیزیک تحلیلی معاصر، طرحی ایجابی را از نوعی متافیزیک طبیعی‌شده درخور ارائه کردند. از نظر آنها متافیزیک طبیعی‌شده فعالیت برای یکپارچه سازی علوم، تحت قیودی است. از سوی دیگر، متافیزیک تحلیلی نیز مدافعان خود را دارد. یکی از مهم‌ترین مدافعان متافیزیک معاصر، در مقام حوزه‌ای با روش و موضوع مستقل، جاناناتان لو (۱۹۵۰-۲۰۱۴) است. او در آثار مختلفی که اوایل عمر کاری خویش منتشر کرد، تلاش داشت تا از تلقی‌ای خاص از متافیزیک دفاع کند؛ یعنی متافیزیک در مقام علم امر ممکن. در این مقاله استدلال می‌شود بخش‌هایی از آرای جاناناتان لو در مقام پاسخ به اعتراضات لیدی‌من، راس و اسپورت قانع‌کننده‌اند و دفاعی سنجیده از متافیزیک تحلیلی را فراهم می‌آورند.

واژگان کلیدی: متافیزیک تحلیلی، طبیعی‌گرایی، علوم طبیعی، امکان متافیزیکی.

* نویسنده مسئول

This is an open access article under the CC-BY-NC-ND 4.0 License (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)



[10.22108/MPH.2023.136094.1461](https://doi.org/10.22108/MPH.2023.136094.1461)

۱- مقدمه

امروزه متافیزیک یکی از حوزه‌های بسیار فعال در فلسفه تحلیلی معاصر به شمار می‌رود. این استقبال از متافیزیک در نتیجه عواملی بود که در افول تجربه‌گرایی منطقی در نیمه دوم قرن بیستم دخیل بودند؛ با این حال، حوزه متافیزیک تحلیلی در دو دهه اخیر آماج حملاتی از سوی فیلسوفانی بوده است که خود را «طبیعی‌گرا» می‌نامند. با توجه به اینکه معیارهای پوزیتیویستی برای زدودن متافیزیک امروزه دیگر قابل دفاع نیستند، این فیلسوفان تلاش دارند از پروژه‌ای با عنوان «متافیزیک طبیعی شده»^۱ دفاع کنند (برای نمونه بنگرید به French, 2018; French & McKenzie, 2012; Ladyman & Ross, 2007; Maclaurin & Dyke, 2012; Melnyk, 2013; Morganti, 2020; Morganti & Tahko, 2017; Ney, 2012; Ross, Ladyman, & Kincaid, 2013).

وجه اشتراک همه طبیعی‌گرایان در خصوص متافیزیک آن است که متافیزیک تحلیلی را در مقام حوزه‌ای مستقل و مجزاً از علم که در پی نظریه‌های صادق درباره جهان و واقعیت است، مردود یا بسیار مشکوک می‌نگرند. از دید آنها، نظریه‌های متافیزیکی، اگر اصلاً شأنی داشته باشند، باید در راستای یافته‌های علوم طبیعی، به خصوص فیزیک نظری بنیادین باشند؛ با این حال، درباره اینکه این حساسیت به علوم طبیعی چه معنایی دارد، میان طبیعی‌گرایان اختلاف نظر وسیعی وجود دارد و همین اختلاف نظر موجب تلقی‌های متفاوتی از شأن متافیزیک تحلیلی می‌شود. برای نمونه، لیدی‌من و راس معتقدند متافیزیک تحلیلی هیچ شأن شناختی ویژه‌ای ندارد و باید تلقی جدیدی از آن دنبال شود؛ این تلقی که متافیزیک صرفاً حوزه‌ای پراگماتیک است و ناظر است به

یکپارچه‌سازی علوم. (Ladyman & Ross, 2007)

تلقی لیدی‌من و راس موضوع اصلی مقاله است و بنابراین، در ادامه بیشتر درباره آن صحبت خواهد شد). از سوی دیگر، فرنچ و مک‌انزی متافیزیک تحلیلی را در مقام نوعی «جعبه‌ابزار مفهومی» برای تفسیر بهترین نظریه‌های علمی موجود معتبر می‌نگرند (French & McKenzie, 2012). مورگانتی و (French, 2018; McKenzie, 2015). مورگانتی و تاهکو نیز از نوعی طبیعی‌گرایی معتدل درباره متافیزیک دفاع می‌کنند که در تفسیر بهترین نظریه‌های علمی موجود نقشی شناختی ایفا می‌کند (Morganti, 2020; Morganti & Tahko, 2017).

در آثار متفکران مدافع «متافیزیک طبیعی شده» گاهی آنچه مورد نقد قرار می‌گیرد، صرفاً «متافیزیک» یا «متافیزیک تحلیلی» نامیده می‌شود؛ با این حال، درست‌تر آن است که در ذهن داشته باشیم «متافیزیک طبیعی شده» خود جریانی ذیل فلسفه تحلیلی است. بنابراین، نقطه پیکان انتقاد متافیزیک‌دانان طبیعی‌شده در حقیقت، متافیزیک «غیرطبیعی شده» است. با این حال، روشن است که صفت غیرطبیعی شده به خودی خود صفتی اطلاع‌بخش در خصوص محتوای این متافیزیک و وجه تمایز آن از متافیزیک طبیعی شده نیست؛ بنابراین، باید منظور از متافیزیک غیرطبیعی شده‌ای که همه مدافعان انواع مختلف متافیزیک‌های طبیعی شده در انتقاد از آن اشتراک دارند، روشن شود.

ویژگی نخست متافیزیک غیرطبیعی شده تحلیلی آن است که ادعایی ایجابی در خصوص هستی‌شناسی دارد. این تلقی از متافیزیک در آثار مختلف متافیزیک‌دان‌های تحلیلی معاصر ملاحظه می‌شود. شرنک (Schrenk, 2016: p. xii) نمونه‌های مختلفی از تعریف متافیزیک را

¹ Naturalist

² Natularized Metaphysics

«علم» در معنای نهادی آن و داده‌های تجربی نیز قائل بود). در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان گفت متافیزیک حساس به علم یا در نظر برخی می‌تواند ادعایی هستی‌شناختی داشته باشد یا در نظر برخی دیگر این امکان را ندارد. برای نمونه، تیم مادلین در توصیف آنچه از نظرش متافیزیک باید باشد، معتقد است:

متافیزیک هستی‌شناسی است. هستی‌شناسی عام‌ترین مطالعه آنچه هست است. شواهد مربوط به آنچه هست، دست‌کم در جهان فیزیکی صرفاً توسط پژوهش‌های تجربی فراهم می‌آید؛ از این رو، ابژه مقتضی بیشتر متافیزیک تحلیل دقیق بهترین نظریه‌های علمی مان است (و خصوصاً نظریه‌های فیزیکی بنیادین) با این هدف که تعیین شود این نظریه‌ها متضمن چه چیزی درباره ساخت جهان فیزیکی هستند (Maudlin, 2007).

از سوی دیگر، نسخه‌هایی از متافیزیک طبیعی شده وجود دارد که منتقد دعاوی هستی‌شناختی توسط متافیزیک هستند. یک نسخه مشهور از این‌گونه متافیزیک طبیعی شده را که نقطه تمرکز این مقاله نیز است، لیدی‌من و راس (Ladyman & Ross, 2007) ارائه کرده‌اند. نسخه آنها عموماً از جهت «رادیکال» و سخت‌گیرانه‌بودنش جالب توجه است. در نظر آنها، کار متافیزیک طبیعی شده (که تنها نوع متافیزیکی است که باید جدی گرفته شود) صرفاً یکپارچه‌سازی علوم و از این طریق، به دست دادن تصویری کلی و یکپارچه از جهان است.^۱

اثر مشترک لیدی‌من، راس و اسپورت با عنوان هرچیز باید برود: متافیزیک طبیعی شده (Ladyman & Ross, 2007) در حقیقت از نقاط عطف در مناقشات طبیعی‌گرایی در متافیزیک تحلیلی است. فصل نخست این کتاب شامل حمله‌ای تمام‌عیار به نوعی از متافیزیک است که با عنوان متافیزیک تحلیلی معاصر

در آثار متافیزیک‌دانان معاصر گرد آورده است که با ملاحظه آنها مشخص می‌شود تلقی عمده از متافیزیک کاروبار ناظر به واقعیت و ساختارهای آن یا واقعیت نهایی یا هستی‌شناسی است. این تلقی از متافیزیک معاصر نقش عمده‌ای در انتقادهایی دارد که متافیزیک‌دانان طبیعی شده بر متافیزیک غیرطبیعی شده وارد می‌کنند. نکته دیگری که باید در اینجا به آن اشاره شود، این است که «ادعای هستی‌شناختی» عموماً در برابر «ادعای مفهومی» قرار می‌گیرد. تعبیر استراوسن برای متافیزیکی که به دعاوی مفهومی اشتغال دارد، «متافیزیک توصیفی^۱» است. متافیزیک توصیفی از نظر او دل‌مشغول «توصیف ساختار بالفعل تفکر ما درباره جهان است» (Strawson, 1959[2003]: p. 9). لیدی‌من نیز با ارجاع به استراوسن، این نوع متافیزیک را «صرفاً ایضاح شما یا شماها می‌نگرد و آن را از «متافیزیک نظرورزان» که «به دنبال صدق درباره واقعیت عینی» است، متمایز می‌کند» (Ladyman, 2012: pp. 31-32). مک‌لورین و دایک نیز، متافیزیکی را که دعوی هستی‌شناختی دارد، از متافیزیکی که دعوی «مفهومی» دارد، متمایز می‌کنند (Maclaurin & Dyke, 2012: p. 292).

دومین ویژگی عمومی متافیزیک غیرطبیعی شده در روش‌شناسی آن است. این نوع متافیزیک از روشی «پیشینی» استفاده می‌کند و نیز سازگاری با «شهود» را نوعی سنگ‌محک فرضیه‌های متافیزیکی می‌نگرد (درباره این دو موضوع در ادامه بیشتر بحث خواهد شد).

درمقابل، در اینکه «متافیزیک طبیعی شده» دقیقاً چیست، اختلاف نظر وجود دارد. در کلی‌ترین سطح، متافیزیک طبیعی شده نوعی متافیزیک حساس به «علم» است (در اینجا می‌توان تمایزی کلی‌تر میان

¹ descriptive metaphysics

² speculative metaphysics

در پی نقد آرای او هستند، ادعای این مقاله آن است که بخش‌هایی از آرای جانانان لو در مقام پاسخ به اعتراضات لیدی‌من، راس و اسپورت قانع‌کننده‌اند و دفاعی سنجیده از متافیزیک تحلیلی را فراهم می‌آورند.

این مقدمات، امکان طرح پرسش اصلی این مقاله را فراهم می‌آورد. پژوهش حاضر تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا اشکالات اساسی‌ای که لیدی‌من، راس و اسپورت بر متافیزیک تحلیلی معاصر وارد می‌آورند، باتوجه‌به آرای جانانان لو در مقام مدافع متافیزیک قانع‌کننده‌اند یا خیر. در این مقاله، برای پاسخ‌گفتن به این پرسش ابتدا بر وجه سلبی آرای لیدی‌من و راس تمرکز می‌شود (بخش ۲). در این بخش تقریری از دلایل این متفکران برای لزوم «توقف» متافیزیک تحلیلی ارائه می‌شود. سپس وجه ایجابی آرای آنها بیان می‌شود. در این بخش خواهیم دید از نگاه آنها چه چیزی برای متافیزیک و متافیزیک‌دان باقی می‌ماند. در بخش بعدی مقاله (بخش ۳) خطوط کلی طرح متافیزیک در مقام علم امر ممکن توضیح داده می‌شود. سپس (در بخش ۴) توضیح داده می‌شود که بخش‌هایی از آرای جانانان لو در دفاع از متافیزیک، در مقام پاسخ به اعتراضات لیدی‌من، راس و اسپورت قانع‌کننده‌اند و تلقی‌ای از متافیزیک، یعنی متافیزیک در مقام علم امر ممکن از اعتراضات رادیکال طبیعی‌گرایانه مصون می‌ماند.

۲- اعتراضات لیدی‌من، راس و اسپورت بر متافیزیک تحلیلی

پس از افول پوزیتویسم منطقی که جریان بسیار پیش‌رو در نقد متافیزیک بود، متافیزیک تحلیلی با سبک‌وسیاقی شبیه به متافیزیک مدرسی، اما با

شهرت دارد. در این فصل که عنوان «در دفاع از علم‌گرایی»^۱ را بر خود دارد، لیدی‌من، راس و اسپورت، نه تنها بر متافیزیک به‌کلی غیرطبیعی شده می‌تازند، بلکه متافیزیک‌هایی را که ظاهراً خود را حساس به علوم نشان می‌دهند، با عنوان «متافیزیک شبه‌علمی» نقد می‌کنند و نیز طرحی از متافیزیک طبیعی‌شده رادیکال خود را که تنها نوع متافیزیک طبیعی‌شده قابل دفاع می‌نگرند، ارائه می‌دهند؛ بنابراین، پروژه آنها دو سویه دارد؛ یکی سویه سلبی و دیگری ایجابی. در سویه سلبی آنها استدلال می‌کنند که چرا متافیزیک تحلیلی معاصر باید «متوقف»^۲ شود و در سویه ایجابی مشخص می‌کنند که چه تلقی‌ای از متافیزیک می‌تواند باقی بماند. آنها برای تشریح کار باقی‌مانده مشروع برای متافیزیک‌دان، دو اصل را به خدمت می‌گیرند: «اصل بستار علی» و «اصل قید اولویت فیزیک»^۳.

از سوی دیگر، متافیزیک تحلیلی محض نیز مدافعان خود را دارد. یکی از مشهورترین مدافعان متافیزیک تحلیلی معاصر، در مقام حوزه‌ای با روش و موضوع مستقل، جانانان لو (۱۹۵۰—۲۰۱۴) متافیزیک‌دان شهیر بریتانیایی است. او در آثار مختلفی که اواخر عمر کاری خویش منتشر کرد، تلاش داشت تا از تلقی‌ای خاص از متافیزیک در برابر هجمه‌های متعدد، از جمله هجمه‌های طبیعی‌گرایانه دفاع کند (مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از: Lowe, 2001, 2002, 2006, 2011, 2014). این تلقی عبارت است از متافیزیک در مقام علم امر ممکن^۳. هرچند لیدی‌من، راس و اسپورت، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، در کتاب خویش مختصراً به جانانان لو ارجاع می‌دهند و

¹ In Defence of Scientism

² discontinued

³ Metaphysics as the Science of Possible

است. نویسندگان این فهم آشنا یا خودمانی یا اهلی را در برابر «تیین علمی» قرار می‌دهند. نویسندگان معتقدند این فرایند اهلی‌سازی تصویر علمی از جهان، برای به‌فهم‌درآمدن آن، نشانه‌ای از اینکه چنین تصویری صادق باشد ندارد:

دستاورد مفروض متافیزیک در اهلی‌سازی فراهم‌کننده هیچ شاهدهی نیست که نشان دهد متافیزیک مورد بحث صادق است، و از این رو، هیچ دلیلی برای این باور نیست که [آن متافیزیک] چیزی را تبیین می‌کند (Ladyman & Ross, 2007: p. 1).

نویسندگان معتقدند تصویر متافیزیک اهلی‌ساز از جهان تصویر «ریززدوخوردها» است. جهان «شامل» یا «ساخته‌شده» از چیزهایی است که با یکدیگر در کنش و اندرکنش‌اند. چنان‌که نویسندگان متذکر می‌شوند، چنین تصویری که متافیزیک‌دان‌ها را بسیار به خود مشغول داشته، از اساس تصویری مبتنی بر علم مکانیکی قرون هفده و هجدهم است که با این حال، با معیارهای امروزی «غیرعلمی» است و کمکی به ایجاد نظریه‌ای صادق درباره جهان نمی‌کند.²

در مجموع، متافیزیک‌دان از روش‌هایی برای به‌فهم‌درآوردن ساختار بنیادین واقعیت استفاده می‌کند؛ اما نکته مهم آن است که ویژگی اساسی این روش‌های متافیزیکی از نظر نویسندگان تکیه «برج عاجی» بر شهودها و «اولویت‌دادن» این شهودها به یافته‌های علمی و نیز توسل به «روش‌های پیشینی» است. از نظر روش‌شناختی، اشکال عمده این است که متافیزیک نخست اینکه بر شهود در مقام شاهد تکیه دارد و دوم اینکه از روش محضاً پیشینی بهره می‌برد که هر دو از حیث راهبری به صدق اعتمادناپذیرند.³

ابزارهای منطقی و مفهومی بسیار پیشرفته‌تر جان گرفت. نویسندگان دلایل جالبی برای شکست پوزیتویسم منطقی در نقد متافیزیک ارائه می‌کنند. نخست اینکه مفهوم «داده حسی» که نقشی اساسی در فرایند تقلیل جملات ایفا می‌کند، خود «از نظر علمی بی‌پشتوانه» بود. علاوه بر این، نظریه تحقیق‌پذیری آنها در تمیزدادن جملات معنی‌دار از بی‌معنی نیز خود «پاره‌ای از متافیزیک بود که آنها آن را از علم أخذ نکردند» (Ladyman & Ross, 2007: p. 9)؛ با این حال، چنان‌که نویسندگان اشاره می‌کنند، کاروبار متافیزیک پس از افول پوزیتویسم در حال‌وهوای طبیعی‌گرایی صورت می‌گرفت. به عبارت دیگر، یک روش پرطرفدار در متافیزیک نگاه دقیق به بهترین علوم برای دریافت حقایق متافیزیکی مثلاً درباره زمان، جوهر یا انواع طبیعی بود. علاوه بر این نوع کار متافیزیکی پرطرفدار، کار متافیزیکی عاری از علم نیز وجود داشته است. منظور نویسندگان از «متافیزیک نومدرسی» در واقع همین نوع کاروبار متافیزیکی است که رفته‌رفته از روح طبیعی‌گرایانه خارج شده و به بحث‌های مفصل و بی‌ارتباط با علم درباره زمان، جوهر، ویژگی، کلی و جزئی و موضوعاتی از این دست می‌پردازد.

نویسندگان از جهات مهم هستی‌شناختی و روش‌شناختی بر متافیزیک معاصر می‌تازند. آنها به سستی اشاره می‌کنند که به آن عنوان «اهلی‌سازی»¹ می‌دهند. مطابق این سنت، در متافیزیک نوعی تلاش برای «خودمانی» کردن «کشفیات علمی» وجود دارد. انگیزه این کار در حقیقت رسیدن به نوعی «فهم آشنا» از جهان است؛ فهمی که مبتنی بر عقل سلیم یا نهاده‌های تکاملی در روند مواجهه با دنیای پیرامون

² microbangings

¹ domestication

۱-۲- مسئله شهود

از نظر نویسندگان، تکیه بر شهود در متافیزیک با دو اشکال اساسی روبه‌روست:

نخست، مستلزم نادیده‌گرفتن این واقعیت است که علم، به‌خصوص فیزیک، به ما نشان داده که عالم از منظر تلقی‌ای که از چگونگی‌اش داریم و آن را به ارث برده‌ایم، بسیار بیگانه است. دوم، مستلزم نادیده‌گرفتن پیامدهای محوری نظریه تکاملی و نیز علوم شناختی و رفتاری، درخصوص سرشت ذهن‌هایمان است (Ladyman & Ross, 2007: p. 10).

بنابراین، آنچه نویسندگان درخصوص شهودات نشانه می‌گیرند «اعتمادپذیری» آن در کاروبار یافتن صدق است، اعتمادپذیری که درواقع از جانب علم هدف قرار داده می‌شود.

فیلسوفان بسیاری تلاش کردند به اشکال اعتمادناپذیری شهود پاسخ دهند. برای نمونه، بیلر از شهود، با قیوداتی به‌عنوان یک منبع معرفت دفاع می‌کند (Bealer, 1996). از سوی دیگر، کاپلن به‌کلی نقش شهودی^۱ شهود را در فلسفه منکر می‌شود و معتقد است شهود واجد چنان باری که از دید طبیعی‌گرایان در متافیزیک دارد نیست و بنابراین، مسئله اعتمادناپذیری شهود برای فلسفه چندان جدی نیست (Cappelen, 2012). تلنت نیز در دو مقاله مشهور تلاش کرده است نشان دهد شهود در فیزیک بنیادین نیز واجد نوعی نقش شهودی است و بنابراین، اگر بنا باشد اشکال لیدی‌من و راس و دیگر طبیعی‌گرایان مبنی بر اعتمادناپذیری شهود در شکل‌دادن نظریه‌های متافیزیکی را جدی بگیریم، این اشکال به فیزیک بنیادین نیز باید وارد شود (Tallant, 2013, 2015). دور نیز در مروری که بر کتاب لیدی‌من و راس نوشته است (Dorr, 2010) معتقد است

توسل به شهود به‌عنوان مبدأ استدلال نمی‌تواند اشکالی روش‌شناختی باشد؛ زیرا این اشکال به هر استدلالی که بر مقدماتی تکیه دارد نیز وارد می‌شود. برای ملاحظه نقدهای دیگری بر شهود و نیز پاسخ به اشکال دور بنگرید به (Maclaurin & Dyke, 2012: p. 296). پژوهش حاضر به مسئله شهود، در مقام شاهد، در متافیزیک نمی‌پردازد. دلیل اصلی این موضوع آن است که جاناتان لو، فیلسوفی که در ادامه به آرای او پرداخته می‌شود، خود نیز به اعتمادناپذیری شهود در مقام شاهد معتقد است (به‌خصوص بنگرید به Lowe, 2014) و بنابراین، دفاع از نقش شهودی شهود نقش مهمی در تلقی او از متافیزیک ایفا نمی‌کند.

۲-۲- روش پیشینی متافیزیک

از نقاط حمله طبیعی‌گرایان رادیکال به متافیزیک تحلیلی استفاده آن از روش پیشینی است. این روش یا در مقام تحلیل مفهومی یا در مقام تأمل در وجهیات (امور ممکن و ضروری) دنبال می‌شود. نویسندگان پس از قراردادن جاناتان لو و جکسون به‌عنوان مدافعان تحلیل مفهومی در متافیزیک، حمله نسبتاً ساده‌ای را به تحلیل مفهومی وارد می‌کنند:

چرا باید تصور کنیم که محصولات این نوع فعالیت [یعنی تحلیل مفهومی] چیزی را درباره ساختار ژرف واقعیت آشکار می‌کند و نه اینکه صرفاً چیزی درباره این می‌گوید که برخی فیلسوفان، یا چه‌بسا طبقه مرجع بزرگ‌تری از مردم، چه تصویری از واقعیت دارند و چطور آن را مقوله‌بندی می‌کنند؟ (Ladyman & Ross, 2007: p. 16).

اما آوردن جاناتان لو در مقام مدافع تحلیل مفهومی قدری عجیب است. او به‌هیچ‌وجه به چنین کاری به‌عنوان کار متافیزیکی اصیل قائل نیست (مثلاً

¹ evidential

ایجابی نیز نسبت به متافیزیک دارند. آنها به دنبال نوعی معیار پوزیتویستی برای حذف متافیزیک نیستند؛ بلکه در تلاش اند با معیاری پراگماتیک و نه معرفتی یا معناشناختی، متافیزیکی مسئول و درخور ارائه کنند:

چرا باید طبیعی‌گرایان روش‌شناختی رادیکال تصور کنند که کاری «مسئولانه و مهم» برای متافیزیک وجود دارد؟ پاسخ ما این است که یکی از مهم‌ترین چیزهایی که از علم می‌خواهیم تصویر بالنسبه یکپارچه‌ای از جهان است (Ladyman & Ross, 2007: p. 27).

از نظر نویسندگان، به دست دادن این تصویر یکپارچه به علت تخصصی بودن علوم، «وظیفه‌ای نیست که به علمی خاص اختصاص داشته باشد» و بنابراین، این جایی است که متافیزیک می‌تواند وارد عمل شود. به این ترتیب، متافیزیک درخور تعریفی می‌یابد: «متافیزیک، چنان‌که ما آن را اینجا فهم می‌کنیم، کاروبار توضیح نقادانه متحدا سازی شبکه‌های میان علوم است» (Ladyman & Ross, 2007: p. 28).

با این رویکرد، به جای اصل تحقیق‌پذیری پوزیتویستی، نویسندگان نسخه‌ای پراگماتیک و غیرپوزیتویستی از تحقیق‌پذیری را ارائه می‌کنند:

این تحقیق‌پذیری عبارت از دو ادعا است. نخست، هیچ فرضیه‌ای که تصویر علمی جاری و تقریباً مورد قبول اعلام می‌دارد که فراتر از ظرفیت ما برای تحقیق است، نباید جدی گرفته شود. دوم، هر فرضیه متافیزیکی که قرار است جدی گرفته شود، باید ربطی قابل تشخیص به رابطه میان دست‌کم دو فرضیه مشخص داشته باشد که یا هردو توسط علم جاری از حیث نهادی راستین تأیید شده باشد یا برانگیخته از، و دراصل

بنگرید به (Lowe, 2001: p. 7). تحلیل مفهومی تا جایی که فعالیت صرفاً توصیفی و نه وجهی باشد، از دید لو چیزی درباره واقعیت نمی‌گوید؛ بنابراین، از این اشکال نیز درمی‌گذریم.

اما اشکال دیگر نویسندگان به روش پیشینی که در این مقاله اهمیت بیشتری دارد، ناظر به تلقی‌ای از متافیزیک است که کار متافیزیک‌دان را تأمل در امور ممکن می‌نگرد. جاناتان لو در کتاب *پیمایشی از متافیزیک* (Lowe, 2002)، تلقی‌ای از کار متافیزیکی را طرح می‌کند که مورد انتقاد نویسندگان است. طبق این تلقی، کار متافیزیک «فراهم آوردن نفس چهارچوبی است که... علوم [تجربی] در آن فهم می‌شوند و به یکدیگر مربوط می‌گردند». طبق این طرح، متافیزیک در پی تشخیص این موضوع است که چه چیزی ممکن است؛ حال آنکه تشخیص اینکه کدام ممکنات و اوضاع و امور ممکن وجود دارند، یعنی بالفعل هستند، مربوط به کار تحقیق تجربی است؛ با این حال، نقطه اتکای نویسندگان برای رد چنین دیدگاهی مشابه اشکالاتی است که پوزیتویست‌های منطقی روزگاری علیه تلقی کانتی از متافیزیک داشتند. لیدی من و راس مثال‌هایی را ردیف می‌کنند که نشان دهند متافیزیک به طور تاریخی حتی در ارائه ممکنات حقیقی نیز شکست خورده است؛ چراکه اموری را «ناممکن» دانسته که علم «امکان» آنها را روشن ساخته است و برعکس. مثلاً فضای غیراقلیدسی، علیت ناموجیبیتی و زمان غیرمطلق؛ بنابراین، این اشکال آنها به این تلقی از متافیزیک مبتنی بر نوعی استقرای بدبینانه است.

۲-۳- چه برای متافیزیک می‌ماند؟

پس از رویکرد تخریبی نسبت به متافیزیک معاصر، نویسندگان روشن می‌کنند که رویکردی

در تعارض‌اند، باید صرفاً بنا به همین دلیل مردود شوند. فرضیه‌های فیزیکی بنیادین به‌طور متقارن درگروی نتایج علوم خاص نیستند (Ladyman & Ross, 2007: p. 44).

درمجموع، رویکرد لیدی‌من، راس و اسپورت به متافیزیک طبیعی شده، نوعی رادیکال از آن است که عملاً در قیودات علم نهادی، و به‌خصوص فیزیک بنیادین، قرار دارد و نیز ماهیتی پراگماتیک دارد. این نوع متافیزیک یک «عمل» یکپارچه‌سازی است و نه نظامی فکری مستقلی که بخواهد پرده از وصف‌های صادق جهان و ساختارهای بنیادین آن بردارد.

۳- طرح تلقی جاناناتان لو از متافیزیک

چنان‌که پیشتر ملاحظه کردیم، لیدی‌من و راس، در قالب تزِ بستر طبیعی‌گرایانه و نیز اولویت فیزیک، نقش متافیزیک را به نقشی پراگماتیک تقلیل دادند. یکی از مدافعان برجسته نظام فکری متافیزیک، در مقام یک نظام فکری خودمختار و مستقل، جاناناتان لو است. برخی آثار لو که شامل دفاعی تمام‌عیار از متافیزیک است، پیش از انتشار نقدهای لیدی‌من و راس منتشر شده‌اند؛ باین‌حال، در آرای او استدلال‌های سودمندی وجود دارد که به‌نوعی می‌توان آنها را پاسخی به پروژه‌های طبیعی‌گرایی در متافیزیک لحاظ کرد.

۳-۱- علم امر ممکن

طرح متافیزیکی جاناناتان لو عبارت است از دفاع از این ایده که متافیزیک «علم امر ممکن» است. منظور از ساختار(های) نهایی واقعیت در مقام موضوع متافیزیک، درواقع، ساختارهای ممکن واقعیت است و نه ساختارهای بالفعل:

قابل‌تأیید توسط چنین علمی باشد (Ladyman & Ross, 2007: p. 29).

اینجا با عطف دو معیار مواجهیم: یکی سلبی و دیگری ایجابی. نکته مهم در اینجا این است که تشخیص برآورده‌شدن هر دو معیار نیز بر عهده علم، در معنای نهادی آن است. در معیار سلبی، «بیهودگی» پرسش متافیزیکی را علم به‌مثابه پرسشی که «علی‌الاصول» نمی‌توان پاسخی به آن داد مشخص می‌کند؛ بنابراین، «بی‌معنی» بودن برخی پرسش‌ها و مسائل، در تلقی پوزیتیویستی، اینجا جای خود را به «بیهودگی» می‌دهد و منظور از «بیهودگی» این است که علم تشخیص دهد که «پرسیدن آنها نمی‌تواند هیچ مساهمتی در تحقیق عینی داشته باشد» (Ladyman & Ross, 2007: p. 30). بخش ایجابی این ادعا با اصلی بیان می‌شود که آنها به آن «اصل بستر طبیعی‌گرایانه (PNC)» می‌گویند:

یک ادعای متافیزیکی تازه که قرار است در زمان t جدی گرفته شود، باید برانگیخته از، و فقط از، خدمتی باشد که اگر صادق باشد، در نشان‌دادن این موضوع ایفا می‌کند که چطور دو یا بیش از دو فرضیه علمی مشخص، که دست‌کم یکی از آنها از فیزیک بنیادین باشد، به‌اتفاق هم بیش از مجموع آن چیزی را تبیین می‌کنند که دو فرضیه اگر جداگانه لحاظ شوند، تبیین می‌کنند (Ladyman & Ross, 2007: p. 37).

نویسندگان اصل دیگری را نیز طرح می‌کنند که به آن «قید اولویت فیزیک^۱ (PPC)» می‌گویند. مطابق این اصل «تنظیمی» که به‌عقیده نویسندگان در علوم حاضر و نیز تاریخ علم جاری است، فرضیه‌های علمی خاص که با فیزیک بنیادین یا چنان توافقی که در فیزیک بنیادین وجود دارد،

¹ Primacy of Physics Constraint

وقتی امکان‌ها ترسیم شدند، این پرسش باقی می‌ماند که کدام یک از این همه امکان‌های متقابلاً ناممکن برای ساختار بنیادین واقعیت بالفعل برقرار است و این پرسش را، اگر اصلاً بشود پاسخ گفت، فقط با کمک شواهد تجربی می‌شود پاسخ گفت... (Lowe, 2002: p. 11).

۳-۲- امکان متافیزیکی

در اینجا باید به نکته مهمی توجه کنیم. نخست، منظور از ممکن در این طرح، امکان متافیزیکی است؛ بنابراین، دفاع از این تلقی از متافیزیک مستلزم دفاع از دو جنبه ناظر به امکان متافیزیکی است. نخست، دفاع از وجود لایه‌ای از امکان‌ها، به نام امکان متافیزیکی و دوم، ارائه نوعی معرفت‌شناسی امکان متافیزیکی (و به‌طور کلی معرفت‌شناسی وجهیات). لو در آثار مختلف تلاش کرده است هم جنبه هستی‌شناختی امکان متافیزیکی و هم جنبه معرفت‌شناختی آن را تدقیق کند. در خصوص هستی‌شناسی وجهیات، لو قائل به وجود نظام طبقاتی امکان‌هاست. امکان فیزیکی، امکان متافیزیکی را مفروض دارد و امکان متافیزیکی امکان منطقی را مفروض دارد. درحقیقت، امکان منطقی، امکان گزاره‌هاست؛ حال آنکه امکان متافیزیکی، امکان وضع امور است که توسط گزاره‌ها قابل‌بازنمایی است (Lowe, 2001: pp. 9-10).
جاناتان لو مفهوم امکان متافیزیکی را از طریق بیان دقیق‌تر ضرورت متافیزیکی تدقیق می‌کند.^۱ او معتقد است ضرورت متافیزیکی نوعی از ضرورت منطقی است. در مجموع، او سه دسته ضرورت منطقی را برمی‌شمارد: ۱. ضرورت منطقی اکید؛ صدق ناشی از صرف قوانین منطق؛ ۲. ضرورت منطقی مضیق؛^۱ صدق ناشی از قوانین منطق و تعاریف اصطلاحات

آنجا که یک متافیزیک‌دان وجود نوعی خصیصه ساختاری بنیادین واقعیت را، که به نظر خصوصیتی امکانی دارد، تصدیق می‌کند، پس به‌واقع باید اذعان کند که این مدعا دست‌کم تا حدی پاسخ‌گوی شواهد تجربی‌اند؛ اما مهم است که ملاحظه کنیم چنین ادعایی منحصراً پاسخ‌گوی شواهد تجربی نیست؛ چراکه وقتی یک متافیزیک‌دان چنان ادعایی می‌کند، بر عهده‌اش است که احراز کند... وجود آن خصوصیت دست‌کم ممکن است. نکته مهم در اینجا این است که شواهد تجربی نمی‌توانند شواهد وجود چیزی باشند که یک خصوصیت ممکن از واقعیت نباشد (Lowe, 2002: p. 10).

لو در آثار دیگر خویش نیز همین تلقی از کار متافیزیک را بیان می‌کند: «من معتقدم که متافیزیک به‌خودی‌خود صرفاً به ما می‌گوید چه چیزی ممکن است باشد» (Lowe, 2001: p. 9)؛ یا در جایی دیگر: «متافیزیک را به‌علاوه می‌توان در مقام علم امر ممکن خصلت‌نمایی کرد» (Lowe, 2011: p. 100) ط.
این موضوع که «شواهد تجربی نمی‌توانند شواهد وجود چیزی باشند که یک خصوصیت ممکن از واقعیت نباشد» نکته بسیار مهمی در اندیشه لو است. او با چنین تلقی‌ای بر آن است که هم استقلال روشی متافیزیک را حفظ کند و هم استقلال موضوعی آن را. درحقیقت، به نظر می‌رسد از دید جاناتان لو، خطای طبیعی‌گرا نادیده‌گرفتن دو جنبه به هم مرتبط است. نخست اینکه موضوع متافیزیک قلمرویی وجهی است و نه تجربی: کدام امور، ساختارها، یا هویات ممکن‌اند و کدام ناممکن. دوم و به‌عنوان پیامدی از جنبه نخست اینکه قلمرو تجربی آنجایی نقش ایفا می‌کند که بخواهیم بدانیم از میان امکان‌های مختلف کدام بالفعل‌اند:

¹ narrow

بنابراین، امکان یا ضرورت متافیزیکی، امکان یا ضرورت به موجب سرشت یا ذات چیزهاست. البته دفاع از وجهیت برآمده از سرشت، خود نیازمند استدلال است. این استدلال را در واقع ذات‌گرایی^۳ برای جاناناتان لو فراهم می‌آورد. این موضوع نشان می‌دهد مسئله ذات در نظریه جاناناتان لو تا چه حد اهمیت دارد. درحقیقت، لو در فلسفه معاصر یک ذات‌گرا محسوب می‌شود و تلقی او از متافیزیک نیز با ذات‌گرایی اش پیوند تنگاتنگی دارد.

۳-۳- معرفت‌شناسی امکان متافیزیکی

این ذات‌گرایی خود را در معرفت‌شناسی وجهیات جاناناتان لو نمایان می‌کند. او در مقاله «منبع معرفت ما از صدق‌های وجهی چیست؟» (Lowe, 2012) استدلال می‌کند که وجهیت متافیزیکی مبتنی بر «ذات» است. البته باید گفت «ذات» چنان نقش مهمی در تلقی لو از متافیزیک دارد که در اثری دیگر به وضوح متافیزیک را «علم ذات» می‌انگارد:

... متافیزیک به فصیح‌ترین شکل در مقام علم

ذات خصلت‌نمایی می‌شود - یک نظام فکری

دروهمه اول پیشینی که به انکشاف ذات امور، هم

بالفعل و هم ممکن، از طریق تأمل و استدلال

عقلانی اهتمام دارد (Lowe, 2011: p. 100).

لو در مقاله «منبع معرفت ما از صدق‌های وجهی چیست؟»، پس از رد سه دیدگاه کلی درباره معرفت‌شناسی وجهیت متافیزیکی^۴ به دیدگاه خویش، یعنی ذات‌گرایی، می‌پردازد. برای درک دیدگاه لو باید خاطر نشان کرد که یکی از روایات سنتی برای توضیح «ذات» توضیح آن برحسب «ضرورت متافیزیکی» بوده است. درحقیقت، طبق این روایت، ضرورت مستلزم ذات است. ویژگی ذاتی یک شیء، ویژگی‌ای است

غیر منطقی؛^۳ ضرورت منطقی موسع^۱: صدق در همه جهان‌های ممکن که در آنها قوانین منطق برقرار است (Lowe, 2001: p. 14). نمونه صدق منطقی اکید قانون تناقض است: «به‌ازای هر گزاره، P، چنین نیست که هم P، و هم نقیض P صادق است». در همین جا و پیش از آنکه به سراغ مثال‌های بعدی برویم، مشخص است که این فضای ضرورت‌ها نیز، مانند فضای امکان‌ها، نظامی طبقاتی می‌سازند. قانون تناقض هم ضرورت منطقی اکید است، هم ضرورت منطقی مضیق، و هم ضرورت منطقی موسع؛ اما این گزاره که «چنین نیست که فردی هم یک و یکس^۲ است و هم یک روباه ماده نیست» نمونه‌ای است از ضرورت منطقی مضیق؛ چراکه معنای «ویکسن» در صدق منطقی این جمله تأثیر دارد. مثال لو برای دسته سوم ضرورت، یعنی ضرورت منطقی موسع، این جمله است که «آب همان H₂O است یا این جمله که «ستاره صبحگاهی همان ستاره شامگاهی است» یا «چیزی هم‌زمان تماماً هم قرمز و هم سبز نیست». این جملات در تمام جهان‌های ممکن که در آنها قوانین منطق برقرار است، صادق‌اند؛ اما این صدق به موجب صرف قوانین منطق و/یا معنی اصطلاحات نیست.^۵ درحقیقت، دلیل صدق این جمله (در همه جهان‌های ممکن) نه صوری است (یعنی نه به موجب منطق است) و نه مفهومی (یعنی نه به موجب معنی یا تعاریف اصطلاحات است)؛ بلکه هستی‌شناختی است، یعنی به موجب سرشت امور است؛ به همین دلیل، این دسته از ضروریات، یعنی ضروریاتی که علاوه بر صورت و مفهوم متکی بر سرشت‌اند، ضرورت متافیزیکی‌اند.

¹ broad

² به معنای روباه مؤنث است. vixen

³ essentialism

«موضع هندسی نقطه‌ای است که در یک صفحه به‌طور پیوسته حرکت می‌کند؛ به‌طوری‌که حاصل جمع فواصل میان آن و دو نقطه معین دیگر ثابت بماند». در تعریف غیرحقیقی، بیضی «منحنی بسته‌ای است که حاصل تقاطع میان یک مخروط و یک صفحه است که آن را با زاویه‌ای مورب نسبت به محور و بیشتر از زاویه وجه مخروط قطع می‌کند» (Lowe, 2012: p. 936). این مثال نشان می‌دهد هرچند «هر صدق ذاتی به‌صرف صدق ذاتی‌بودنش یک صدق از نظر متافیزیکی ضروری است؛ اما عکس آن درست نیست» (Lowe, 2012: p. 938). تعریف دوم حاکی از «ویژگی‌ای ضروری» برای بیضی است؛ اما این ویژگی ضروری مبتنی بر صرف ذات بیضی نیست؛ بلکه مبتنی بر ذات (یا همان تعریف حقیقی) بیضی و مخروط است:

این صدق از نظر متافیزیکی ضروری بنا به^۲ ذوات یک بیضی و یک مخروط برقرار است که هرکدام ذواتی به‌کلی متمایزند. به‌خاطر چیستی یک بیضی و چیستی یک مخروط است که این رابطه ضرورتاً میان بیضی و مخروط برقرار است (Lowe, 2012: p. 939).

بنابراین، لو از طریق رابطهٔ ابتدا^۳ می‌تواند «صدق از نظر متافیزیکی ضروری» را برحسب «ذات» توضیح دهد:

یک صدق از نظر متافیزیکی ضروری، صدقی است که یا صدقی ذاتی است یا در غیراین صورت صدقی است که بنا به ذوات دو یا چند شیء متمایز برقرار است. وفق این توضیح، همهٔ ضرورت‌های متافیزیکی (و به همین منوال همهٔ

که شیء آن را ضرورتاً) یعنی در همهٔ جهان‌های منطقاً ممکن) در اختیار دارد؛ بااین‌حال، لو متأثر از آرای فاین (Fine, 1994) معتقد است که صدق ضروری مستلزم صدق ذاتی نیست. برای نمونه، هرچند این صدق ضروری است که سقراط عضو {سقراط} است، عضویت سقراط در {سقراط} یک ویژگی ذاتی سقراط نیست. از نظر لو درسی که این «عدم‌تقارن» می‌دهد آن است که «مرجح است سعی کنیم انگاره‌های ضرورت و امکان متافیزیکی را بر حسب انگارهٔ ذات ایضاح کنیم و نه بالعکس» (Lowe, 2012: p. 934). لو این راهبرد را نوعی راهبرد «ارسطویی» و «مدرسی» می‌نگرد؛ ازاین‌حیث که مبتنی است بر انگارهٔ «تعریف حقیقی»^۱. طبق این رویکرد ذات یک شیء عبارت است از تعریف حقیقی آن، یعنی آنچه آن شیء بدان است که چنان شیئی است:

یک تعریف حقیقی از یک هویت، E ، را باید در مقام گزاره‌ای فهم کرد که به ما می‌گوید... E چیست — یا، به‌شکلی موسع‌تر، به‌دلیل آنکه نمی‌خواهیم خود را صرفاً به ذوات اشیائی که بالفعل موجودند محدود کنیم، [به ما می‌گوید] E چیست یا چه می‌بود (Lowe, 2012: p. 935).

در این قطعه، لو به روشنی می‌گوید که تعریف حقیقی می‌تواند از آن هویاتی که بالفعل موجود نیستند نیز باشد (E ... چه می‌بود). با دردست‌داشتن تعریفی از «تعریف حقیقی»، لو «ذات» را تعریف می‌کند: «ذات همان چیزی است که در یک تعریف حقیقی ابراز می‌شود» (Lowe, 2012: p. 947). لو مثالی از هندسه می‌آورد. یک بیضی را می‌توان به دو نحو «تعریف» کرد؛ اما فقط یکی از این تعاریف «تعریف حقیقی» است. در تعریف حقیقی، بیضی

² in virtue of
³ grounding

¹ real definition

امکان‌های متافیزیکی) در ذات/بیتنا دارند
(Lowe, 2012: p. 939).

به این ترتیب، معرفت‌شناسی وجهیت متافیزیکی در نگاه لو مبتنی بر معرفت‌شناسی ذوات است. ما به این دلیل به وجهیات متافیزیکی معرفت داریم که از ذوات معرفت داریم. لو درخصوص معرفت از ذوات به «فهم»^۱ متوسل می‌شود: «طبق نظر من تمام آنچه معادل است با فراچنگ آوردن یک ذات همان فهم یک تعریف حقیقی است، یعنی فهم نوع به خصوصی از گزاره» (Lowe, 2012: p. 946). ذات اشیاء طبق نظر لو خود یک «هویت» یا «چیز» نیست، بلکه صرف تعریف حقیقی آن است. به همین دلیل است که معرفت یا فراچنگ‌آوری ذات یک شیء یا هویت مستلزم وجود یک قوه «عقلانی» مجزا، مثلاً در مقایسه با ادراک حسی، نیست که بخواهد معرفت از ذات، در مقام یک چیز، را «اکتساب» کند. جالب است که لو فرض وجود چنین قوه‌ای را یک «ابهام‌گرایی غیرطبیعی گرایانه» می‌نامد (Lowe, 2012: p. 946). صرفاً کافی است بگوییم ما واجد نوعی «توان فکری» برای «فهم» ذات یا همان تعریف حقیقی اشیا هستیم. لو این توان فکری را «بخشی از ذات خود ما، در مقام موجوداتی عقلانی و فکور» می‌نگرد (Lowe, 2012: p. 950). لو دقیقاً همین مطلب را در مقاله دیگری نیز با عنوان «دو انگاره وجود» (Lowe, 2008) طرح می‌کند:

معرفت از ذات یک چیز به معنای مانوس شدن با چیزی بیشتر از نوعی به خصوص نیست؛ بلکه صرفاً فهم این است که آن چیز دقیقاً چیست. درحقیقت، به همین دلیل است که معرفت از ذات ممکن است؛ زیرا صرفاً محصولی از فهم است... و بدون اینکه دچار عدم‌انسجام شویم، نمی‌توانیم

منکر شویم که دست‌کم می‌فهمیم چیزهایی چه هستند و به این شکل به ذاتشان معرفت می‌یابیم (Lowe, 2008: p. 39).

لو همین دیدگاه را در اثری متأخر نیز تکرار می‌کند. او در مقاله «فراچنگ‌آوری ذوات در برابر شهودات: یک رقابت نابرابر» (Lowe, 2014) در مقام دفاع از متافیزیک به عنوان تحقیق در حیطه وجهیت متافیزیکی، معرفت‌شناسی ذات‌گرایانه را به عنوان معرفت‌شناسی مقبول وجهیات ارائه می‌کند. او با رد دیدگاه کریپکی و نیز ویلیامسن درباره معرفت‌شناسی وجهیات به دیدگاه ارسطویی و فاینی از ذوات می‌پردازد:

طبق این دیدگاه، به جای تلاش برای ایضاح انگاره ذات برحسب انگاره وجهیت، چنان‌که در روایت کریپکی از آن وجود دارد، درست عکس آن باید انجام گیرد. طبق دیدگاهی که من به آن ذات‌گرایی ارسطویی می‌گویم، انگاره وجهیت متافیزیکی باید برحسب انگاره ذات ایضاح شود (Lowe, 2014: p. 264).

طبق این ذات‌گرایی، ذات یک شیء عبارت است از گزاره‌ای حاکی از تعریف حقیقی آن شیء، یعنی گزاره‌ای حاکی از سرشت آن شیء. به همین دلیل است که لو معتقد است:

دسته کامل صدق‌های متافیزیکی ضروری پای در دسته کامل تعاریف حقیقی دارد؛ یعنی در سرشت‌ها یا ذوات همه چیزها (Lowe, 2014: p. 265).

اما آیا این تعریف حقیقی در دسترسی معرفتی ما قرار دارد؟ حتی اگر چیزی به عنوان سرشت حقیقی یک شیء را بپذیریم، آیا می‌توانیم ادعا کنیم که به آن معرفت هم داریم؟ پاسخ لو آن است که انکار چنین چیزی به شکاکیت (مفرط) می‌انجامد:

¹ understanding

خصوصیتی/امکانی دارد، تصدیق می‌کند، پس به‌واقع باید اذعان کند که این مدعا دست‌کم تا حدی پاسخ‌گوی شواهد تجربی‌اند؛ اما مهم است که ملاحظه کنیم چنین ادعایی منحصرأ پاسخ‌گوی شواهد تجربی نیست؛ چراکه وقتی یک متافیزیک‌دان چنان ادعایی می‌کند، بر عهده‌اش است که احراز کند... وجود آن خصوصیت دست‌کم ممکن است. نکته مهم در اینجا این است که شواهد تجربی نمی‌توانند شواهد وجود چیزی باشند که یک خصوصیت ممکن از واقعیت نباشد (Lowe, 2002: p. 10).

لو در جای دیگری نیز به همین موضوع اشاره می‌کند:

با فرض اینکه متافیزیک این را به ما گفت [یعنی اینکه چه امکان‌هایی هستند]، آن‌گاه تجربه می‌تواند به ما بگوید کدام یک از بدیل‌های مختلف امکان‌های متافیزیکی محتملاً در حاق واقع صادق‌اند. ... [اما] تجربه به‌تنهایی و در غیاب یک تحدید متافیزیکی از امر ممکن، نمی‌تواند مشخص کند چه چیزی بالفعل است (Lowe, 2001: p. 9).

نوع دوم استدلال ناگزیری متافیزیک مبتنی بر ناممکن بودن عدم امکان متافیزیک است. به‌عبارت دیگر، معترض به این تلقی از متافیزیک، یعنی متافیزیک در مقام علم امر ممکن، باید نشان دهد ترسیم امکان‌ها (ی ساختار بنیادین واقعیت) توسط انسان ناممکن است؛ اما نتیجه چنین استدلالی خود نوعی ترسیم امکان‌ها است و بنابراین، فعالیتی است متافیزیکی؛ بنابراین، متافیزیک، در مقام دیسپلینی که به ترسیم امکان‌های ساختار(های) بنیادین واقعیت اهتمام دارد، ناگزیر است (Lowe, 2002: p. 11). لو در اثری متأخرتر نیز همین موضوع را متذکر می‌شود. این مسئله که آیا متافیزیک ممکن است یا خیر،

اگر هرگز نمی‌توانستیم به‌درستی سرشت حقیقی چیزی را تشخیص دهیم - یعنی بدانیم یک شیء خاص یا نوع شیء چیست - آن‌گاه اصلاً هیچ چیزی نمی‌توانستیم بدانیم که این مطلبی است که هیچ‌کس پیشنهاد نمی‌کند؛ مگر افراطی‌ترین شکاکان (Lowe, 2014: p. 265).

او در جای دیگری در همین مقاله و نیز در آثاری دیگر اشاره می‌کند که ما دست‌کم برخی معارف ناظر به ذوات و سرشت را در اختیار داریم و می‌توانیم از آنها احکام ضروری استخراج کنیم (مثلاً تعریف حقیقی دایره یا بیضی) (ن.ک. Lowe, 2014: p. 266).

۴- پاسخ‌های جاناتان لویی به متافیزیک طبیعی‌شده رادیکال

اکنون می‌توانیم مدعای اصلی مقاله را طرح کنیم. تلقی جاناتان لویی از متافیزیک در مقام «علم امر ممکن» می‌تواند پاسخی به اشکالات طبیعی‌گرایانه رادیکال بر متافیزیک تحلیلی فراهم آورد. این بخش به طرح این پاسخ‌های ممکن اختصاص دارد.

۴-۱- ناگزیری متافیزیک

متافیزیک در مقام علم امر ممکن تلقی‌ای از موضوع متافیزیک را نیز به دست می‌دهد: قلمرو امکانات متافیزیکی. از این تلقی می‌توان استدلالی را مبتنی بر ناگزیری متافیزیک به دست داد. باتوجه‌به تلقی لو از متافیزیک، در مقام علم امر ممکن، دو نوع استدلال مبتنی بر ناگزیری متافیزیک را می‌توان در آرای او یافت. استدلال نخست این است که شواهد تجربی صرفاً می‌توانند شواهد امور ممکن باشند: آنجا که یک متافیزیک‌دان وجود نوعی خصیصه ساختاری بنیادین واقعیت را، که به نظر

ویلیامسن استدلال می‌کند که علوم طبیعی نیز به مطالعه امور وجهی اهتمام دارند (بنگرید به Williamson, 2017).

ممکن است این اشکال به این دیدگاه درباره متافیزیک وارد شود که این دیدگاه از منظری طبیعی‌گرایانه به این نگرانی دامن می‌زند که متافیزیک بدون هیچ قیدوبندی از جانب علم و «رها» دنبال شود (Miller, 2020: pp. 484-485). میلر این مشکل را از منظر وجه تمایز متافیزیک و علم از حیث موضوع می‌نگرد:

مسئله این است که تمایز میان علم و متافیزیک را تا چه حد باید حد ترسیم کرد. اگر این تمایز بیش از حد سست ترسیم شود، نمی‌توانیم بگوییم متافیزیک موضوعی متمایز از علم دارد؛ اگر این تمایز را بیش از حد حاد در نظر بگیریم، آن‌گاه استدلال‌ورزی متافیزیکی ممکن است (همواره) بیش از حد بی‌قیدوبند باشد (Miller, 2020: p. 486).

پاسخ میلر این است که میان «متافیزیک مضیق^۱» و «متافیزیک موسع^۲» تمایز دهد. در متافیزیک مضیق وجه وجهی تحقیق پررنگ‌تر است. این نوع متافیزیک در پی امکان‌های واقعیت است و نه امور بالفعل در واقعیت. در برابر، متافیزیک موسع در پی آن است که کدام امکان‌های واقعیت بالفعل‌اند. در متافیزیک موسع نقش علم پررنگ‌تر است؛ با این حال، به دلیل آنکه خود علم از وجهیات جدا نیست، در متافیزیک مضیق نیز می‌تواند نقش ایفا کند؛ اما به هر جهت، متافیزیک می‌تواند در قالب متافیزیک مضیق نوعی استقلال نسبی از علم داشته باشد (Miller, 2020: p. 486)؛ بنابراین، راهبرد اساسی این است که طیفی از کار متافیزیکی

خودش مسئله‌ای متافیزیکی است و «اگر اصلاً توسط ما قابل پاسخ‌گویی باشد، متافیزیک ممکن است و اگر توسط ما قابل پاسخ‌گویی نباشد، آن‌گاه هرگز نمی‌دانیم و از این‌رو، هرگز نخواهیم دانست که متافیزیک ناممکن است» (Lowe, 2011: p. 104)؛ بنابراین، دومرتبه با استدلالی مبتنی بر ناگزیری به سود امکان متافیزیک مواجهیم، استدلالی که موتور محرک آن همان وجهیت موضوع متافیزیک است؟

باید توجه داشت که در این استدلال چند فرض وجود دارد که نقشی اساسی را ایفا می‌کنند. یک فرض مهم در این استدلال آن است که حیطه امکانات نسبت به حیطه امور بالفعل واجد نوعی تقدم است. به نظر می‌رسد این تقدم نیز خود از جنس تقدم متافیزیکی است. درحقیقت، لو نوعی استدلال متافیزیکی به سود موجه بودن متافیزیک دارد: علوم تجربی، امکان متافیزیکی حوزه مطالعه خود را (یعنی امور بالفعل) مفروض می‌گیرد. به عبارتی، علوم تجربی بر فرضی متافیزیکی استوار است.

فرض دیگر مندرج در این استدلال آن است که علم مستقل از قلمرو وجهی است. توجه به این نکته مهم است که قرار است وجهی بودن موضوع متافیزیک برای آن هم استقلال موضوعی و هم استقلال روشی فراهم آورد. موضوع متافیزیک قلمرو امور ممکن و ضروری است و مطالعه این قلمرو نیز نیازمند روش مخصوص به خود است. این روش، بسته به تلقی‌های مختلف از معرفت‌شناسی وجهیات، می‌تواند متفاوت باشد؛ هرچند به نظر می‌رسد لو خود متعهد به نوعی دیدگاه عقلانی در معرفت‌شناسی وجهیات است (بنگرید به Roca-Royes, 2020)؛ با این حال، اینکه مطالعه قلمرو وجهی صرفاً در انحصار متافیزیک است یا اینکه علم نیز خود امکان معرفت از این قلمرو را دارد، محل مناقشه است (مثلاً

¹ narrow metaphysics

² broad metaphysics

پیشنهاد شود که در یک سوی آن نقش علم کم‌رنگ‌تر و نقش امور وجهی پررنگ‌تر می‌شود و در سوی دیگر این طیف نیز نقش علم پررنگ‌تر و نقش امور وجهی کم‌رنگ‌تر می‌گردد.

۴-۲- انقسام‌ناپذیری حقیقت

در بخش مربوط به آرای لیدی من و راس ملاحظه شد که تلقی ایجابی آنها از متافیزیک طبیعی شده نوعی کار پراگماتیک برای یکپارچه‌سازی علوم است. جاناتان لو نیز خود در مقدمه کتاب پیمایشی/از متافیزیک بر نقش متافیزیک در اتحاد علوم تأکید می‌کند، هرچند او این نقش را پراگماتیک نمی‌داند، بلکه برای این نقش متافیزیک و، به واسطه همین نقش، توجیه متافیزیک استدلالی دارد. او متافیزیک را «پس‌زمینه هر نظام فکری دیگری» می‌نگرد؛ زیرا «حقیقت واحد و انقسام‌ناپذیر است یا به تعبیری دیگر، جهان یا واقعیت، به‌مثابه یک کل، یکپارچه و خودسازگار است». از نظر لو، دیسپلین‌های مختلف هریک به‌روش خود و در حیطه قلمرو خود در پی حقیقت [یا صدق] است. همین‌جاست که فرض انقسام‌ناپذیری حقیقت پیامدی مثبت برای متافیزیک دارد: «انقسام‌ناپذیری حقیقت یعنی همه این اشکال تحقیق اگر می‌خواهند در رسیدن به مقصود خود موفق باشند، باید به نیاز به سازگاری با یکدیگر اذعان داشته باشند»؛ اما سازگاری متقابل نظام‌های فکری مختلف حیطه‌ای از تحقیق را می‌گشاید که فراتر از قلمرو همه آن نظام‌های فکری است. چنین کاری در حیطه نظامی فکری است که «موضوع و مقاصدش عمومیت کامل» است؛ یعنی متافیزیک (Lowe, 2002: p. 3).

لو در فصلی از کتاب هستی‌شناسی چهارم‌مقوله‌ای (Lowe, 2006) خویش منحصرأً به همین ایده

می‌پردازد و تلقی‌ای را درباره حقیقت که طبق آن، حقیقت امری «یکپارچه و انقسام‌ناپذیر» است «مونیسیم‌ال‌ثیک» می‌نامد (Lowe, 2006: p. 177). او در آنجا پس از بحث‌های مفصل درباره ماهیت حامل صدق و صادق‌سازها، تز انقسام‌ناپذیری صدق را در پرتو اصل امتناع تناقض و در مقام رد نسبی‌انگاری درباره صدق ارائه می‌کند. از نظر لو، وجود واقعیت‌های مختلف تزی نسبی‌انگارانه است که ناشی از این مدعاست که یک گزاره برای یک فرد یا چهارچوب صادق‌ساز دارد و برای فرد یا چهارچوب دیگری صادق‌ساز ندارد: یعنی امتناع تناقض به‌نحوی مطلق برقرار نیست. به‌عبارت دیگر، یک صادق‌ساز در یک چهارچوب وجود دارد و در چهارچوبی دیگر وجود ندارد؛ به‌همین دلیل، نفس وجود امری نسبی خواهد شد. پذیرش مطلق اصل امتناع تناقض به پذیرش مطلق این امر می‌انجامد که یک گزاره نمی‌تواند هم واجد صادق‌ساز و هم فاقد آن باشد و بنابراین، ممکن نیست واقعیت‌های مستقل متعددی وجود داشته باشند؛ هرچند صادق‌سازها و حاملان صدق (گزاره) متعددی وجود داشته باشد (Lowe, 190-191: pp. 2006).

درحقیقت، در پرتو این استدلال جاناتان لو، می‌توان این پرسش را دربرابر تز بستار طبیعی‌گرایانه لیدی من و راس طرح کرد که چرا متافیزیک می‌تواند نقش متحدکننده علوم را داشته باشد؟ در پرتو تلقی‌ای واقع‌گرایانه از متافیزیک، یعنی تلقی جاناتان لو، پاسخ به این پرسش دشوار نیست: متافیزیک عام‌ترین تحقیق عقلانی درباره ساختار نهایی واقعیت است و به‌همین سبب می‌تواند نقشی متحدکننده میان نظام‌های فکری مختلفی که قلمروهای گوناگونی از واقعیت را تحت مطالعه خود دارند داشته باشد؛ باین‌حال، در صورتی که تلقی مان از متافیزیک

و آن آموزه می‌تواند در عوض به‌سود ناگزیری متافیزیک به کار برده شود. لازم نیست دور باطل یا مصادره‌به‌مطلوبی دربارهٔ چنین رویه‌ای وجود داشته باشد (Lowe, 2002: p. 5).

لو در اثر دیگری نیز همین استدلال را به‌سود خودمختاری متافیزیک ارائه می‌کند. علوم تجربی نه موضوع واحدی با متافیزیک دارند و نه رقبای آن محسوب می‌شوند؛ زیرا موضوع هر علم تجربی، «پاره‌ای» از یک واقعیت یکپارچه است و موضوع متافیزیک «تمامیت» آن واقعیت یکپارچه است:

هیچ علم تجربی‌ای نمی‌تواند به‌نحوی مشروع اهتمام‌های متافیزیک را داشته باشد؛ زیرا هرکدام از این قبیل علوم منحصر به مطالعهٔ فقط یک پاره یا جنبه از واقعیت به‌مثابهٔ کل است. همین‌طور عطف همهٔ علوم تجربی نیز نمی‌توانند جایگزین وظیفهٔ متافیزیک شوند؛ زیرا هیچ یک از این علوم واجد مرجعیت برای قضاوت این موضوع نیست که آیا نظریه‌هایش و یافته‌هایش با نظریه‌ها و یافته‌های علوم دیگر سازگار است یا خیر. هر علمی حقیقت را در قلمرو محدود دنبال می‌کند؛ اما واقعیت به‌مثابهٔ کل یکپارچه است و حقیقت دربارهٔ یک پاره از آن نمی‌تواند با حقیقت دربارهٔ پاره‌ای دیگرش تعارض داشته باشد. فقط نظام فکری‌ای که موضوع درخورش ساختار بنیادین واقعیت به‌مثابهٔ کل است، می‌تواند واجد مرجعیت برای قضاوت در این موضوع باشد که آیا نظریه‌ها و یافته‌های یک علم تجربی با نظریه‌ها و یافته‌های علم تجربی دیگر سازگار است یا خیر و آن نظام فکری فقط می‌تواند متافیزیک باشد (Lowe, 2011: p. 104).

این ادعا باز در اثر دیگری از جانانان لو نیز منعکس است. او در مقالهٔ «فراچنگ‌آوری ذوات در برابر شهودات: یک رقابت نابرابر» (Lowe, 2014)

پراگماتیک باشد، آن‌گاه این پرسش بر جای خود باقی می‌ماند که چه فایدهٔ «عملی» از اتحاد علوم نصیبمان می‌شود. پاسخ ممکن است این باشد که در پرتو چنین اتحادی تصویر «ساده‌تری از نظام‌های فکری علمی مختلف و تصویر «یکپارچه‌تری از کلیت علم خواهیم داشت؛ اما اصولاً شرط امکان اینکه متافیزیک بتواند نقش یکپارچه‌سازی را میان علوم داشته باشد (ولو نقشی پراگماتیک) چیست؟ یا باید پذیرفت که نظام‌های فکری مختلف علم حقایق متفاوتی را دنبال می‌کنند و اتحاد میان آنها صرفاً امری مربوط به اموری پراگماتیک مانند سادگی است (که این موضوع با اصل اولویت فیزیک نیز چندان سازگار به نظر نمی‌رسد) یا اینکه باید به‌همراه جانانان لو، پذیرفت حقیقت امری یکپارچه و واحد است و بنابراین، نقش یکپارچه‌سازندهٔ متافیزیک در سطحی پراگماتیک نیست؛ بلکه اصولاً یکپارچگی حقیقت به‌همراه این واقعیت که متافیزیک عام‌ترین نظام فکری کشف حقایق جهان است، می‌تواند نقش یکپارچه‌سازندهٔ متافیزیک را موجه سازد.

جانانان لو متذکر می‌شود در نفسِ تزِ وحدت حقیقت [یا صدق] می‌توان مناقشه کرد؛ اما نکتهٔ مهم آن است که این مناقشه خود در قلمرو متافیزیک دنبال می‌شود. دفاع یا ردِّ وحدت حقیقت خود فعالیتی متافیزیکی است. این نیز دو مرتبه نوعی استدلال به‌موجب ناگزیری است. قلمرویی خارج از متافیزیک برای ناموجه‌سازی آن وجود ندارد؛ از این رو، به نظر می‌رسد از نظر جانانان لو متافیزیک نه تنها یک نظام فکری خودمختار است، بلکه این خودمختاری در حد اعلیٰ آن قرار دارد. به عبارتی، متافیزیک خودش می‌تواند خود را موجه کند:

استدلال متافیزیکی را می‌توان برای دفاع از آموزهٔ انقسام‌ناپذیری حقیقت [یا صدق] به کار برد

یکی از پیامدهای این تلقی از متافیزیک، در مقام «علم امر ممکن» آن است که متافیزیک در این صورت نسبتی ویژه با علم خواهد داشت. این نسبت، چنان‌که برخی مدافعان متافیزیک طبیعی شده معتقد بودند، نسبت «تداوم» نیست. یعنی متافیزیک یا علم «در ادامه» یکدیگر نیستند؛ زیرا نسبت تداوم مستلزم شباهت روش‌شناختی یا موضوعی است. برعکس، متافیزیک، در مقام نظامی فکری با تفاوت روش‌شناختی و موضوعی، درحقیقت «مکمل» علم خواهد بود؛ به‌نحوی که آن دو در رابطه «هم‌زیستی»^۲ قرار خواهند داشت. لو این موضوع را در اثر اخیرتری به‌روشنی بیان می‌کند:

متافیزیک و علم تجربی «در ادامه» یکدیگر، در هر معنایی که دال بر آن باشد که اهداف و روش‌های یکسانی دارند، نیستند...؛ بلکه متافیزیک و علم تجربی، وقتی هر دو به‌شکلی پرثمر هدایت شوند، در یک رابطه هم‌زیستی قرار می‌گیرند که در آن هریک دیگری را تکمیل می‌کند (Lowe, 2011: pp. 101-102).

۴-۴- اشارات لیدی‌من، راس و اسپورت به لو و

پاسخ به آنها

لیدی‌من، راس و اسپورت در چند مورد به آرای جاناتان لو اشاره می‌کنند. نخست، آنها اعتراضات عامی را که جاناتان لو در کتاب *پیمایشی بر متافیزیک* (Lowe, 2002) به طبیعی‌گرایی وارد کرده بود، طرح و نقد می‌کنند. اولین اشکال لو بر پروژه طبیعی‌گرایی آن است که به‌همان‌اندازه که حاکی از ناممکن بودن ادعایی متافیزیک است، حاکی از ناممکن بودن نفس معرفت علمی نیز هست و بنابراین، علم منبع قابل‌اعتمادی برای بحث درباره‌ی امکان متافیزیک نیست: «از آنجاکه انتخاب طبیعی نمی‌تواند تبیین کند

پس از استدلال به‌سود متافیزیک در مقام علم امر ممکن و نیز این موضوع که تحقیق تجربی چنین متافیزیکی را پیش‌فرض دارد، استدلال می‌کند متافیزیک واجد «درجه‌ای از عمومیت» است که ناظر به این است که چه چیزی با چیز دیگری هم‌ممکن^۱ است. درحقیقت، این موضوع موجب می‌شود متافیزیک نه تنها در عرصه «جهان‌های ممکن»، بلکه در عرصه «جهان بالفعل» نیز نقشی ایفا کند که علوم واجد آن نیستند:

نقش آن این است که میان آن علوم وساطت کند، مرز مناقشات میان آنها را مشخص کند و بکوشد تا جایی که ممکن است یافته‌هایشان را با یکدیگر آشتی دهد. اصل بنیادینی که اینجا در کار است، عبارت است از اصل یکپارچه‌بودن صدق: اینکه همه صدق‌های بالفعل، از آن حیث که صدق‌هایی درباره‌ی یک جهان ممکن واحدند، باید با یکدیگر سازگار باشند (Lowe, 2014: p. 259).

۴-۳- نسبت هم‌زیستی متافیزیک و علم

توجه به این نکته نیز مهم است که این تلقی جاناتان لو از کار متافیزیکی از حیث دیگری، در مقام پاسخی به پروژه طبیعی‌گرایانه رادیکال لیدی‌من و راس، جالب‌توجه است. چنان‌که به یاد داریم، یکی از خطوط انتقادی اصلی آن متفکران این بود که متافیزیک نقشی در پروژه (علمی) کشف ساختارهای واقعیت ندارد. درحقیقت، نظریه‌های علمی نسبت به نظریه‌های متافیزیکی علی‌السویه‌اند؛ اما در تلقی جاناتان لو از متافیزیک، متافیزیک واجد نقشی اساسی در پروژه شناخت عالم می‌شود؛ چراکه حدود طیف امکاناتی را مهیا می‌کند که علوم تجربی در محدوده آنها می‌توانند در پی ساختارهای بالفعل باشند.

² symbiotic

¹ co-possible

نظر می‌رسد آنها از بستری که لو از آن سخن می‌گویند، فاصله می‌گیرند. لو درباره «شرط امکان» متافیزیک سخن می‌گوید. او می‌خواهد نشان دهد اتفاقاً دلایل خوبی برای مردود دانستن امکان متافیزیک وجود ندارد. مشخص است که اینکه معرفت متافیزیکی فعلیت دارد یا خیر مسئله‌ای دیگر است. در واقع، لو با به‌میان‌کشیدن مسئله علم در بحث امکان متافیزیک به نظر این‌انگیزه را دارد که بگوید «بهترین» دلیلی که در رد امکان متافیزیک می‌توان آورد از علم است؛ اما چنین دلیلی وجود ندارد؛ زیرا علم از عهده به‌دست‌دادن تبیینی از امکان خودش نیز عاجز است.

پاسخ دوم نویسندگان از قضا به نظر اذغانی است به امکان معرفت متافیزیکی؛ زیرا در پاسخ آنها تمایزی میان برخی معارف متافیزیکی با برخی دیگر وجود دارد. برخی از مفروضات متافیزیکی «موفق‌تر» از برخی دیگر بوده‌اند؛ اما آنها روشن نمی‌کنند آن برخی مفروضات متافیزیکی که، به‌واسطه موفقیت علم، موفق‌تر از برخی دیگر بوده‌اند آیا خود متافیزیک طبیعی شده‌اند یا خیر. بسیاری از این مفروضات به‌قول آنها «موفق» نسبتی با متافیزیک طبیعی شده، به‌آن‌معنا که آنها مراد می‌کنند، ندارند. برای نمونه، نظریه نیوتن درباره حرکت در کتاب اصول ریاضی فلسفه طبیعی مبتنی بر قوانینی است که بدون مفروض گرفتن «وجود» فضا و زمان مطلق بی‌معنی است (بنگرید به Maudlin, 2012). این متافیزیک زمان و مکان نه‌تنها از مطالعه طبیعت حاصل نمی‌شود، بلکه ارتباط روشنی نیز با پروژه اتحاد علوم ندارد؛ بنابراین، نه به‌معنای ضعیف آن و نه به‌معنای قوی آن متافیزیکی طبیعی شده نیست.

ارجاع دیگر آنها به لو که با توجه به بحث‌های ما مهم‌تر است، اشاره آنها به تلقی از متافیزیک در مقام

چطور معرفت علمی ممکن است، این واقعیت که نمی‌تواند تبیین کند چطور معرفت متافیزیکی ممکن است دلیلی به ما نمی‌دهد که فرض کنیم چنین معرفتی ممکن نیست» (Lowe, 2002: p. 6) و دومین اشکال لو نیز ناظر به مفروضات طبیعی‌گرایی است: «طبیعی‌گرایی مبتنی بر مفروضات متافیزیکی است». نویسندگان در پاسخ به اشکال اول لو چنین اظهار می‌کنند که حتی اگر علم نتواند امکان معرفت علمی را تبیین کند، با این حال

فراوان دلایل خوب در اختیار داریم که فکر کنیم چنین معرفتی را در اختیار داریم. از سوی دیگر، دلایل خوبی نداریم که فکر کنیم معرفت متافیزیکی پیشین ممکن است (Ladyman & Ross, 2007: p. 7).

و در پاسخ به اشکال دوم لو

همین کافی است به این نکته اشاره کنیم که حتی اگر طبیعی‌گرایی مبتنی بر مفروضات متافیزیکی باشد، طبیعی‌گرا می‌تواند ادعا کند که مفروضات متافیزیکی مورد‌بحث از حمایت موفقیت علم برخوردارند. درمقابل، مفروضات متافیزیکی‌ای که متافیزیک خودمختار بر آن تکیه دارد از حمایت موفقیت متافیزیک برخوردار نیست (Ladyman & Ross, 2007: p. 7).

از پاسخ اول آنها چنین برمی‌آید که آنها فکر می‌کنند با اینکه دلایل خوبی داریم که نشان می‌دهد معرفت علمی داریم (احتمالاً این دلایل شامل موفقیت علم نیز می‌شود)، اما معلوم نیست معرفت متافیزیکی داشته باشیم. به نظر می‌رسد ادعای آنها این است که باید میان «امکان» چیزی و «فعلیت» آن چیز تفاوت گذاشت. حتی اگر امکان معرفت علمی بدون تبیین بماند، فعلیت معرفت علمی از پشتوانه دلایل برخوردار است؛ اما فعلیت معرفت متافیزیکی از پشتوانه دلایل خوبی برخوردار نیست. با این پاسخ، به

متافیزیکی خطا داشته‌اند، لزوماً به معنای آن نیست که چنین قلمرویی در مقام موضوع متافیزیک وجود ندارد، چنان‌که خطای دانشمندان در صادق‌دانستن نظریه‌های علمی در زمان‌های مختلف لزوماً به معنای آن نیست که نظریه‌های صادق اصولاً ناممکن‌اند.

۵- نتیجه‌گیری

این پژوهش تلاش کرد نشان دهد طرح متافیزیک جانانان لو، در مقام علم امر ممکن، نوعی از دفاع از متافیزیک است که به نظر می‌رسد در مواجهه با طبیعی‌گرایی رادیکال مقاوم است. این تلقی حاکی از ناگزیری متافیزیک است. نخست اینکه شواهد تجربی صرفاً ممکن است شواهد تجربی اموری باشند که ممکن‌اند، و دوم اینکه هر تلاشی برای احراز ناممکن‌بودن متافیزیک حاکی از نوعی تحقیق در قلمرو امکان است. این تلقی همچنین شامل توضیحی درخور برای این است که چرا اصولاً امکان نقش یکپارچه‌سازی علوم برای متافیزیک مهیاست. همین‌طور، استقلال موضوعی و روشی متافیزیک را حفظ می‌کند. متافیزیک قلمرویی اصیل دارد. یعنی قلمرو و جهیات متافیزیکی که متفاوت از جهیات منطقی، مفهومی و فیزیکی است. همین‌طور، دیدیم تحقیق در این قلمرو نیز مستلزم روش مستقلی است که ذات‌گرایی آن را در اختیار قرار می‌دهد. این تلقی از متافیزیک از این حیث طبیعی‌گرایانه نیست که نمی‌توان میان آن و علم نسبت «تداوم» برقرار کرد؛ اما در حال نسبتی ویژه با علم دارد؛ یعنی نسبت «مکملیت» یا «هم‌زیستی».

البته چنان‌که در مقاله نیز اشاره شد، باید خاطر نشان کرد این تلقی از متافیزیک مبتنی بر نوعی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی جهیات و ذات‌گرایی

علم امر ممکن است. آنها با اشاره به موارد تاریخی خطای فیلسوفان در امور ممکن برآن‌اند که نشان دهند کار متافیزیک‌دان برای تشخیص امور ممکن اعتمادناپذیر است:

فیلسوفان اغلب اوضاع اموری را ناممکن لحاظ کردند که علم به پذیرش آنها رسیده است. برای مثال، متافیزیک‌دان‌ها با اطمینان خاطر اعلام کردند که هندسه غیراقلیدسی به عنوان مدلی از فضای فیزیکی ناممکن است، اینکه ناممکن است علیت موجبیتی وجود نداشته باشد، اینکه زمان غیرمطلق ناممکن است و قس علی‌هذا. فیزیک‌دانان آموخته‌اند که در قبال هر یک از این ایده‌ها فراغ بال داشته باشند... (Ladyman & Ross, 2007: pp. 16-17).

در پاسخ به این اشکال نیز باید به چند نکته توجه کرد. نخست، برخلاف تصور مؤلفان جانانان لو به هیچ وجه معتقد نیست که متافیزیک علمی «خطاناپذیر» است. در حقیقت، او در کتاب *امکان متافیزیک* در مقام پاسخ به اشکالات غیرواقع‌گرایانه به متافیزیک تصریح می‌کند که دعوی ارائه «بصیرت خطاناپذیر در حقایق سرمدی و جهان‌شمول و ناآلوده به هرگونه چشم‌انداز انسانی» تلقی‌ای بسیار جزمی و نادرست از متافیزیک است (Lowe, 2001: p. 4). فارغ از این نکته که متافیزیک در مقام علم امر ممکن تلقی‌ای جزمی از خود ندارد، توجه به این نکته هم مهم است که اصولاً توسل به نوعی استقرای بدبینانه برای تخریب یک نظام فکری راهبرد خوبی نیست. اگر خطاپذیری تاریخی نقطه ضعفی برای نظام فکری متافیزیک است، همین موضوع باید درباره علم نیز صادق باشد. چنین خطایی در علم نیز بارز است و حتی این خطاپذیری نوعی وجه مثبت برای نظام علم تجربی لحاظ شده است. به عبارت دیگر، اینکه فیلسوفان در خصوص مصادیق قلمرو و جهیت

References

- Amiriara, H., & Karbasizade, A. E. (2021). Ambiguity in naturalized metaphysics: a case study in the philosophy of time and theory of relativity. *Sophia Perennis*, 17(38), 261-283 (In Persian).
- Bealer, G. (1996). On the possibility of philosophical knowledge. *Philosophical Perspectives*, 10, 1-34.
- Cappelen, H. (2012). *Philosophy without intuitions*. Oxford: Oxford University Press.
- Chakravartty, A. (2013). On the Prospects of Naturalized Metaphysics. In D. Ross, J. Ladyman, & H. Kincaid (Eds.), *Scientific Metaphysics* (pp. 27-50): Oxford University Press.
- Dorr, C. (2010). Review of Ladyman and Ross, *Every Thing Must Go*. from Notre Dame Philosophical Reviews <https://ndpr.nd.edu/reviews/every-thing-must-go-metaphysics-naturalized/>
- Fine, K. (1994). Essence and Modality: The Second Philosophical Perspectives Lecture. *Philosophical Perspectives*, 8, 1-16. doi:10.2307/2214160
- French, S. (2018). Toying with the Toolbox: How Metaphysics Can Still Make a Contribution. *Journal for General Philosophy of Science*, 49(2), 211-230. doi:10.1007/s10838-018-9401-8
- French, S., & McKenzie, K. (2012). Thinking outside the toolbox: Towards a more productive engagement between metaphysics and philosophy of physics. *European journal of analytic philosophy*, 8(1), 42-59.
- French, S., & McKenzie, K. (2015). Metaphysics in Contemporary Physics. In T. Bigaj & C. Wüthrich (Eds.), *Rethinking Outside the Toolbox: Reflecting Again on the Relationship between Philosophy of Science and Metaphysics*. (pp. 25-54): Brill.
- Humphreys, P. (2013). Scientific Ontology and Speculative Ontology. In D. Ross, J. Ladyman, & H. Kincaid (Eds.), *Scientific Metaphysics* (pp. 51-76). Oxford: Oxford University Press.
- Ladyman, J. (2012). Science, metaphysics and method. *Philosophical studies*, 160(1), 31-51.
- Ladyman, J., & Ross, D. (2007). *Every thing must go: Metaphysics naturalized*. Oxford: Oxford University Press on Demand.
- است. به عبارت دیگر، دفاع از این تلقی در گرو دفاع از نوعی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی وجهیات است که طبقه‌ای از وجهیات را به عنوان وجهیات متافیزیکی هم به رسمیت بشناسد و هم امکان معرفت از آن را میسر بداند. دیدیم لو با تکیه بر ذات‌گرایی تلاش کرد از این قلمرو وجهیات دفاع کند؛ بنابراین، طرح متافیزیکی او تا زمانی قابل دفاع است که ذات‌گرایی در مقام سنگ‌بنای طرح او قابل دفاع باشد.
- نکته دیگری که در انتها باید به آن اشاره شود، آن است که طبیعی‌گرایی رادیکال لیدی‌من، راس و اسپورت تنها رویکرد طبیعی‌گرایی در قبال متافیزیک نیست. چنان‌که در مقدمه نیز اشاره شد، فیلسوفان دیگری نیز طرح‌هایی از متافیزیک طبیعی شده ارائه کرده‌اند. برای نمونه، السا نی، دایک و مک‌لورین و نیز فرنچ و مک‌انزی رویکردهای دیگری به طبیعی‌گرایی در قبال متافیزیک اتخاذ کرده‌اند؛ باین حال، می‌توان استدلال کرد که متافیزیک در مقام علم امر ممکن پاسخی به طرح‌های دیگر طبیعی‌گرایی در متافیزیک نیز فراهم می‌آورد؛ باین حال، این کاری است که پژوهش مختص به خود را اقتضا می‌کند و می‌توان در پژوهش‌هایی دیگر آن را دنبال کرد.

۶- منابع

- امیری‌آرا، حسن و کرباسی‌زاده، امیراحسان (۱۳۹۹) ابهام در متافیزیک طبیعی‌شده: مطالعه‌ای موردی بررسی انواع طبیعت‌گرایی در مواجهه متافیزیک و فیزیک نسبت خاص در فلسفه زمان قرن بیستم. *جاویدان خرد*، ۱۷(۳۸)، ۲۸۳-۲۶۱.
- منصوری، علیرضا و کرباسی‌زاده، امیراحسان (۱۴۰۰). نقش و اهمیت متافیزیک برای علم. *پژوهش‌های فلسفی*، ۱۵، ۳۷، ۴۱-۲۰.

- Miller, J. (2020). Metaphysics as the Science of the Possible. In R. Bliss & J. Miller (Eds.), *The Routledge Handbook of Metametaphysics* (pp. 480-491): Routledge.
- Morganti, M. (2020). Moderately Naturalistic Metaphysics. In R. Bliss & J. Miller (Eds.), *The Routledge Handbook of Metametaphysics* (pp. 468-479): Routledge.
- Morganti, M., & Tahko, T. E. (2017). Moderately naturalistic metaphysics. *Synthese*, 194(7), 2557-2580.
- Ney, A. (2012). Neo-positivist metaphysics. *Philosophical studies*, 160, 53-78.
- Paul, L. A. (2012). Metaphysics as modeling: the handmaiden's tale. *Philosophical studies*, 160(1), 1-29.
- Roca-Royes, S. (2020). The Epistemology of Modality. In R. Bliss & J. Miller (Eds.), *The Routledge Handbook of Metametaphysics* (pp. 364-375): Routledge.
- Ross, D., Ladyman, J., & Kincaid, H. (2013). *Scientific metaphysics*: Oxford University Press.
- Schrenk, M. (2016). *Metaphysics of science: A systematic and historical introduction*: Routledge.
- Strawson, p. F. (2003[1959]). *Individuals: An Essay in Descriptive Metaphysics*. London and New York: Routledge.
- Tallant, J. (2013). Intuitions in physics. *Synthese*, 190(15), 2959-2980.
- Tallant, J. (2015). Metaphysics, Intuitions and Physics. *Ratio*, 28(3), 286-301.
- Williamson, T. (2007). *The philosophy of philosophy*. oxford: Blackwell.
- Williamson, T. (2017). Modality as a Subject for Science. *Res Philosophica*, 94(3), 415-436.
- Lowe, E. J. (2001). *The possibility of metaphysics: Substance, identity, and time*. Oxford Oxford University Press.
- Lowe, E. J. (2002). *A Survey of Metaphysics* (Vol. 67): Oxford University Press.
- Lowe, E. J. (2006). *The Four-Category Ontology: A Metaphysical Foundation for Natural Science*. Oxford: Oxford University Press.
- Lowe, E. J. (2008). Two Notions of Being: Entity and Essence. *Royal Institute of Philosophy Supplement*, 62, 23-48. doi:10.1017/S1358246108000568
- Lowe, E. J. (2011). The rationality of metaphysics. *Synthese*, 178, 99-109.
- Lowe, E. J. (2012). What is the source of our knowledge of modal truths? *Mind*, 121(484), 919-950.
- Lowe, E. J. (2014). Grasp of Essences versus Intuitions: An Unequal Contest. In A. R. Booth & D. P. Rowbottom (Eds.), *Intuitions* (pp. 256-268): Oxford University Press.
- Maclaurin, J., & Dyke, H. (2012). What is analytic metaphysics for? *Australasian Journal of Philosophy*, 90(2), 291-306.
- Mansouri, A., & Karbasizadeh, A. E. (2021). The Importance and Role of Metaphysics for Science. *Philosophical Investigations*, 15(37), 20-41 (In Persian).
- Maudlin, T. (2007). *The metaphysics within physics*. Oxford Oxford University Press.
- Maudlin, T. (2012). *Philosophy of Physics: Space and Time*. Princeton: Princeton University Press.
- Melnyk, A. (2013). Can Metaphysics Be Naturalized? And If So, How? In D. Ross, J. Ladyman, & H. Kincaid (Eds.), *Scientific Metaphysics* (pp. 79-95). Oxford: Oxford University Press.

۷- یادداشت‌ها

(^۱) ما در اینجا بنا نداریم به این عوامل بپردازیم. برای ملاحظه دلایلی که هم در افول تجربه‌گرایی منطقی و هم در احیای متافیزیک تحلیلی دخیل بودند

بنگرید به Schrenk, 2016: pp. 34-38 و نیز Ladyman, 2012: pp. 35-38

(^۲) مورگانتی و تاهکو انواع نسبت‌های میان متافیزیک و علم را در مناقشه متافیزیک طبیعی شده برحسب موضوع و روش ذیل چهار دسته قرار می‌دهند:

۱. بدون هم‌پوشانی از حیث روش‌ها یا موضوع؛ ۲. هم‌پوشانی در موضوع، تمایز در روش‌ها؛ ۳. هم‌پوشانی در روش‌ها، تمایز در موضوع؛ ۴. هم‌پوشانی در موضوع و روش‌ها. (Morganti & Tahko, 2017: p. 2558)

در تلقی نخست، متافیزیک و علم، به‌کلی از یکدیگر مستقل‌اند. نخست اینکه متافیزیک حوزه‌ای محضاً پیشینی و علم حوزه‌ای محضاً پسینی است و دوم اینکه موضوع این دو نظام فکری از یکدیگر مستقل است. برای نمونه، تلقی از متافیزیک به‌مثابه «تحلیل مفهومی» چنین رویکردی را در نسبت متافیزیک و علم اتخاذ می‌کند. در تلقی دوم، متافیزیک و علم هر دو موضوع یکسان «سرشت و ساختار واقعیت» را به اشتراک دارند؛ اما از حیث روش

با یکدیگر متفاوت‌اند: روش متافیزیک «ذاتاً پیشینی» است. در تلقی سوم، متافیزیک خود یک علم مستقل است: از حیث روش با علم اشتراک دارد؛ اما موضوعش متفاوت است. مورگانتی و تاهکو «فلسفه آزمایشگاهی» یا تلقی پاول از متافیزیک (Paul, 2012) را در این دسته قرار می‌دهند. در نهایت، در تلقی چهارم، متافیزیک و علم هم از حیث روش و هم از حیث موضوع با یکدیگر هم‌پوشانی دارند.

مورگانتی و تاهکو این موضع را موضع «تماماً طبیعی‌گرایانه» می‌نگرند و آن را منطبق با آرای لیدی من می‌یابند (Morganti & Tahko, 2017: pp. 2559-2560). البته این قرارداد لیدی من در این دسته قدری عجیب است؛ چراکه او (چنان‌که در موعده مقرر خواهیم دید) موضوع متافیزیک را کشف «ساختارهای واقعیت» نمی‌داند؛ بلکه برای آن نقش یکپارچه‌سازی و اتحاد میان علوم قائل است و چنان‌که خود مورگانتی و تاهکو در ادامه بیان می‌کنند، تلقی‌ای «پراگماتیک» از متافیزیک دارند (Morganti & Tahko, 2017: p. 2560). به هر جهت، اگر متافیزیک و علم هم از حیث روش و هم از حیث موضوع یکسان باشند، آن‌گاه این موضوع پرسشی اساسی را ایجاد می‌کند: با وجود نظام فکری موفقی مانند علم، متافیزیک به چه کار می‌آید؟ پاسخ به چنین سؤالی می‌تواند یا راه به طبیعی‌سازیِ رادیکالِ متافیزیک، در مقام مخدمه علم، ببرد یا به نقد متافیزیک به‌عنوان یک نظام فکری بپیوندد.

ع) البته باید توجه داشت که این رویکرد طبیعی‌گرایانه رادیکال، تنها رویکردی نیست که در متون دو دهه اخیر از آن دفاع شده است. رویکرد طبیعی‌گرایانه رادیکال توسط فیلسوفان طبیعی‌گرای دیگری به‌واسطه رادیکال‌بودنش نقد شده است. برای مثال بنگرید به (Chakravartty, 2013; French & McKenzie, 2012; Humphreys, 2013; Ney, 2012). در پژوهش حاضر به جزئیات طبیعی‌گرایی این فیلسوفان دیگر در قبال متافیزیک پرداخته نمی‌شود؛ هرچند باید به این نکته اشاره شود که استدلالاتی که از آرای لو علیه طبیعی‌گرایی طرح خواهد شد، به این انواع دیگر طبیعی‌گرایی نیز وارد خواهد شد.

(*) این اهلی‌سازی از دید نویسندگان مبتنی بر نوعی نگاه استعاره‌ای از جهان است که در آن جهان یا اشیا در آن چیزی همچون «محفظه» اند:

طبق این آموزه، جهان نوعی محفظه حامل اشیا است که در طول زمان موضع و ویژگی‌های خود را تغییر می‌دهند. این اشیا علت رویداد امورند از این طریق که مستقیماً با یکدیگر اندرکنش دارند. نوعاً، آنها با ضربه‌زدن به همدیگر یکدیگر را به حرکت درمی‌آورند. ... آنها خودشان هم به‌نوبه خود محفظه‌اند و ویژگی‌ها و قابلیت‌های علی‌شان را باید به‌واسطه ویژگی‌ها و قابلیت‌های علی اشیا که در ظرف خود نگاه می‌دارد تبیین کرد... (Ladyman & Ross, 2007: p. 3).

نویسندگان استدلال می‌کنند که این تصویر مبتنی بر استعاره محفظه (containment metaphor) با تصویری که علم امروزین حاکی از آن است، هم‌خوانی ندارد. درحقیقت، نویسندگان از موضعی دفاع می‌کنند که با عنوان «ساختارگرایی» مشهور است. طبق این موضع آنچه هست صرفاً روابط ساختاری است و نه اشیا. این موضع وجه تسمیه کتاب آنها را نیز روشن می‌کند: هر «چیز» باید برود.

(*) گفتنی است که نویسندگان این مقاله به جریان دیگری از متافیزیک معاصر نیز حمله می‌کنند که از دید آنها نوعی کار متافیزیکی است که می‌توان به آن «متافیزیک شبه‌علمی» گفت. به دلیل اینکه در این مقاله ما بر مقایسه طبیعی‌گرایی رادیکال لیدی من و راس و دفاع جاناتان لو از متافیزیک متمرکز هستیم، در اینجا از این نقد درمی‌گذریم؛ با این حال، اشاره به آن خالی از لطف نیست. از دید آنها این نوع کار متافیزیکی «علم را تقلید می‌کند از این جهت که نوع تحقیق خود را نیز [مانند علم] پژوهش تبیین‌ها لحاظ می‌کنند، هرچند در حوزه‌ای متفاوت» (Ladyman & Ross, 2007: p. 17). آنچه در این تلقی اهمیت دارد، «فضیلت‌های تبیینی» است؛ فضیلت‌هایی مانند وحدت، سادگی و غیروصله‌پهنه‌ای بودن؛ با این حال، از دید نویسندگان متافیزیک‌دان‌های تحلیلی، از حیث توجهشان به علم، از سه جهت می‌توانند مورد نقد قرار گیرند:

الف) آنها علم را نادیده می‌گیرند، ولو اینکه به نظر می‌رسد علم مربوط باشد؛

ب) از علم منسوخ یا اهلی شده استفاده می‌کنند؛ به‌جای اینکه از بهترین علم معاصر استفاده کنند؛

ج) تصورشان از خود این است که قادرند در تحقیق موضوعاتی که ادعا می‌کنند ربطی به علم ندارد، کار پیشینی کنند (Ladyman & Ross, 2007: p. 17).

جهت اول هرچند مدافعانی صریح نداشته باشد، در عمل رخ می‌دهد. آنها نمونه‌های متعددی برای این امر ذکر می‌کنند. از جمله بی‌اعتنایی به پیامدهای متافیزیکی نظریه نسبیت خاص، در بیان پیتر گیچ (۱۹۷۲، ۳۰۴ به نقل از Ladyman & Ross, 2007, p. 17). یا دفاع ند مارکوزیان (۲۰۰۵ به نقل از Ladyman & Ross, 2007, p. 17) از اتمیسم مرئولوژیک، علی‌رغم اذعانش به اینکه قول به «سطح بنیادین» از پشتیبانی شواهد تجربی برخوردار نیست. نمونه‌های جهت دوم نیز عبارت‌اند از «ابتنای هیومی» دیوید لوئیس که قائل به «ویژگی‌های طبیعی درونی نقاط یا اشغال‌کنندگان نقطه‌مقیاس نقاط (۱۹۹۹، ۲۲۶ به نقل از Ladyman & Ross, 2007: p. 18) است، یا اتمیسم ون‌اینواگن (۱۹۹۰ به نقل از Ladyman & Ross, 2007: p. 18) که با تصویری کلاسیک از فیزیک وفق دارد و با درهم‌تنیدگی حالات کوانتومی در تعارض است. یا مثال دیگری که در همین حال‌وهوا قرار دارد، عبارت است از نزاع بین اتم‌گرایان (ذرات بنیادین بدون اجزا) و مدافعان «گانک» (این ایده که هر جزئی از ماده واجد زیراجزا است) که به نظر در

متافیزیک معاصر نیز زنده است. این نزاع در نویسندگانی که در فضای پیش از سقراطی تنفس می‌کنند، در نزاع بین دموکریتوس و آناگساگوراس، یا در فضای دوره مدرن متقدم، در نزاع بین بویل، لاک و گاسندی، از طرفی و دکارت و لایب‌نیتس، از طرف دیگر، شاید معنی‌دار باشد؛ اما «مضحک است که به‌رغم تحولاتی که در فهم علمی از ماده از آن زمان به بعد رخ داده، متافیزیک‌دان‌های معاصر با بی‌خیالی همچنان تصور می‌کنند که این دوگانه بین اتم‌ها و گانگ مربوط می‌مانند و نیز می‌توان به‌نحو پیشینی به‌سراغش رفت»؛ حال آنکه «دقیقاً آنچه فیزیک به ما آموخته، این است که ماده در معنای چیزی ممتد، پدیده‌ای برآینده است که هیچ مابازایی در هستی‌شناسی بنیادی ندارد» (Ladyman & Ross, 2007: p. 20). برخی فیلسوفان نیز فیزیکالیسم و طبیعی‌گرایی را برحسب فضا‌زمان تعریف می‌کنند (مانند آرمسترانگ و مارکوزیان). امر فیزیکی یا طبیعی امری است که در موضعی در فضا‌زمان سکنی دارد. حال آنکه «فیزیک معاصر این ایده را بسیار جدی می‌گیرد که خود فضا‌زمان برآینده‌ای از نوعی ساختار بنیادین‌تر است» (Ladyman & Ross, 2007: p. 23) برای ملاحظه نقد دیگری بر متافیزیک معاصر توسط لیدی‌من بنگرید به (Ladyman, 2012: pp. 39-41).

(^۲) برای ملاحظه حمله دیگری از سوی طبیعی‌گرایان به تحلیل مفهومی بنگرید به Humphreys 2013, p. 62

(^۳) در ادامه آنها این اصل را مقید به قیدهایی می‌کنند؛ از جمله اینکه فرضیه علمی مورد بحث باید به‌طور نهادی جدی گرفته شود و نیز قیدهایی درخصوص نهادی‌بودن پروژه تحقیق در فرضیه مورد بحث و تأیید و تحقیق آنها توسط این نهاد در زمان پیش از t یا پس از t و نیز حمایت مالی پروژه تحقیق عینی و هدف آن.

(^۴) لو چند سطر پیش‌تر می‌گوید متافیزیک را می‌توان در مقام «علم ذات» خصلت‌نمایی کرد.

(^۵) خصلت‌نمایی متافیزیک به‌مثابه «علم امر ممکن» البته تاریخی دیرینه دارد و در آرای لایب‌نیتس و وولف می‌توان ملاحظاتی در این خصوص یافت؛ با این حال، جانان‌لو اخیرترین و شهیرترین فیلسوفی است که از چنین دیدگاهی دفاع می‌کنند (Miller, 2020: pp. 480-481).

(^۶) روشن است که مفاهیم ضرورت و امکان را می‌توان برحسب یکدیگر تعریف کرد.

(^۷) البته لو این شرط را هم می‌گذارد که در همه جهان‌های ممکن تعابیر ارجاع‌دهنده جمله غیرتهی باشد. او نام آن را ضرورت ضعیف می‌گذارد؛ در برابر ضرورت قوی که صدقی است که در همه جهان‌های ممکن، چه آنهایی که در آنها تعابیر ارجاع‌دهنده جمله غیرتهی‌اند، چه نیستند، برقرار است.

(^۸) این سه دیدگاه عبارت‌اند از دیدگاه «خیال‌پذیری (imaginability)»، «تصورپذیری (conceivability)» و «معرفت خلاف واقع (counterfactual knowledge)». ما در اینجا از توضیح اشکالات لو به این دیدگاه‌ها درمی‌گذریم. برای ملاحظه این اشکالات بنگرید به (Lowe, 2012: pp. 921-933).

(^۹) لو در قبال نقدهای طبیعی‌گرایانه بر معرفت‌متافیزیکی، یعنی نقدهای مبتنی بر معرفت‌شناسی طبیعی‌گرایانه و نظریه تکامل، دوباره از استدلال مبتنی بر ناگزیری بهره می‌گیرد. در صورتی که طبیعی‌گرا ادعا کند علوم می‌مانند زیست‌شناسی تکاملی یا معرفت‌شناسی طبیعی‌شده امکان معرفت‌متافیزیکی را تهدید می‌کند و از این رو، متافیزیک در مقام یک نظام فکری متکی بر معارف منحصر به فرد خویش مشکوک است، آن‌گاه این شیوه نقد امکان معرفت‌متافیزیکی به یکسان امکان معرفت علمی را نیز تهدید می‌کند. به عبارتی، نقد امکان معرفت‌متافیزیکی به‌موجب ملاحظات تکاملی، به یکسان به معنای نقد امکان معرفت علمی، از جمله خود نظریه تکامل، نیز هست؛ چراکه اگر معرفت‌متافیزیکی در پرتو ملاحظات تکاملی رازآلود باشد، آن‌گاه

این هم به یکسان رازآلود است که چطور یک موجودی که به شکل طبیعی تکامل یافته باید واجد هرگونه ظرفیتی برای کسب

معرفت از موضوعاتی چنین مرموز مانند شکل‌گیری ستارگان یا ساختار DNA باشد. هیچ‌گونه جانور دیگری که با آنها

آشنایی داریم، توان چنین معرفت علمی‌ای را ندارد یا هرگز نداشته است. ...؛ بنابراین، این واقعیت که [علم تجربی]

نمی‌تواند توضیح دهد چطور معرفت‌متافیزیکی، چنان‌که سنتاً فهم می‌شده، در مخلوقاتمانند ما ممکن است دلیل چندان

خوبی نیست که تصور کنیم چنین معرفتی ناممکن است (Lowe, 2002: p. 6).

(^{۱۰}) همین‌طور بنگرید به (منصوری و کرباسی‌زاده، ۱۴۰۰)، همچنین، برای ملاحظه مطالعه نمونه‌ای از ارتباط فیزیک و متافیزیک بنگرید به (امیری‌آرا و کرباسی‌زاد، ۱۳۹۹).